

## نقش بابیان و بهائیان در انقلاب مشروطه

### مقدمه

ایرانیان به جان آمده از ظلم و جور درباریان قاجار و فتوای ضد و نقیض روحانیون قدرت طلب از طرفی و مشاهده عقب ماندگی کشور ایران از طرف دیگر به فکر پیدا کردن راه چاره ای برای خاتمه دادن به وضع موجود برآمدند. نیروهای شرکت کننده در انقلاب مشروطه دارای انگیزه های متفاوتی بوده اند. روحانیون ب فکر محدود کردن قدرت درباریان به نفع خویش و درباریان برای آزادی بیشتر در برابر روحانیون در انقلاب مشروطه شرکت کردند. اکثریت مردم درک درستی از مشروطه نداشته اند. هدف آنها بیشتر متوجه تشکیل عدالت خانه و پایان دادن به خودسری های محاکم شرع و حکام عرف بوده است. با توجه بدرخواست های مشروطه خواهان این مطلب روشن میشود. در نامه ای که به نام ملت به شاه نوشته شده چنین می خوانیم: "در عریضه ملت حضور بندگان شاهنشاه خلد الله ملکه استدعای رعایا که نماویس و عیال پادشاه اند آن است که مجلس معدلتی که حاوی بر اجراء احکام قانون محمدی و مشتمل است بر حفظ نفوس و اموال و اعراض و ناموس و دماء مسلمین و امنیت دوستان محمد و آل محمد... (۱)". در این تقاضا نه اسمی از آزادی است و نه نامی از قوانین مدنی. با توجه بتقاضای مشروطه خواهان متخصص در سفارت انگلیس این مسئله بهتر روشن میشود. "ما عرایض خود را بتوسط شارژدافر سفارت حضور شاه فرستادیم. امروز مقصود و عرض ما منحصر است به سه مطلب: اول مراجعت آقایان و رؤسای روحانی که اسناد و قبالات زندهای ما بخط و مهر و اعتبار آنها بوده. دیم افتتاح عدالت خانه که شاه و گدا در آن مساوی باشند. سوم آنکه قبوض و براتهای مواجبها را که از مردم خریدیم باعتبار دولت پول ما را بدهند." (۲)

انگیزه بخش بزرگی از روحانیون فعال در انقلاب مشروطه محدودتر کردن قدرت شاهزادگان و حکام درباری به نفع خود بوده است، نه به خاطر تشکیل مجلس مردمی و وضع قوانین. روحانیون فعال در جنبش مشروطه را میتوان به دو گروه تقسیم کرد: یک گروه روحانیونی که طرف دار مشروطه بعنوان حکومت قانون بودند، مانند ملا کاظم خراسانی و طرف دارانش. و گروه دیگر که طرفدار حکومت مشروطه مشروعه، مانند شیخ فضل الله نوری و یارانش. درباره تفکرات این گروه ناظم الاسلام چنین می نویسد: "در جلسه ای در حضور شاه [صحبت از مشروطه بوده است] سلطان العلماء... عرض کرده بود این لفظ مشروطه را که منافی بادین است در زبان مبارک نیاورید. حاج شیخ فضل الله گفت... مشروطه خوب لفظی است. شاه دستخط مشروطه را داده اند... مشروطه باید باشد ولی مشروطه مشروعه و مجلس محدود نه هرج و مرج." (۳) آقای بهبهانی که یکی از روحانیون سردمدار مشروطه و به نام یکی از «سیدین سندین» (یعنی طباطبائی و بهبهانی) معروف است به گفته یحیی دولت آبادی از ظل السلطان می خواهد که اگر ۱۵۰۰۰۰ تومان رشوه بدهد اسباب خلع محمد علی میرزا و نصب وی را به سلطنت فراهم کند. اما چون ظل السلطان پرداخت وجه را به بعد از نصب خود موکول می کند مسئله منتفی می شود. (۴) بهبهانی به درستی می دانسته است که ظل السلطان در استبداد دست کمی از پدرش نداشته است. هدف بهبهانی در دایره قدرت قرار گرفتن و طرفدار مشروطه شدن فقط به خاطر قدرت مندتر شدن بوده است، نه ایجاد حکومت قانون. باید یادآور شویم آن بخشی از روحانیون که طرفدار قانون و آزادی بودند بزودی از دایره قدرت

کنار زده می شوند اما اگر چه شیخ فضل الله سنبل گروه دوم در ابتدا شکست میخورد و اعدام می شود اما تفکر او در انقلاب مشروطه تا حدود زیادی نهادینه می شود. روحانیون همچنان حکومت را حق خود میدانستند و پادشاهان را عملیه ظلم مینامیدند که حق آنها را غصب کرده اند. به نظر آنها تنها پادشاهانی حق حکومت دارند که از طرف روحانیون مأذون به سلطنت باشند. در این باره دیرتر صحبت خواهیم کرد. شاهان قاجار کمتر شهادت و قدرت اقدامی بر علیه منافع و خواسته های روحانیون را داشته اند و اگر گهگاهی چنین اجازه ای به خود میدادند با جواب آنها که به صورت پلواهای شهری ظاهر می شد روپرو می شدند، و چاره ای جز تسلیم شدن در برابر خواسته های آنها نداشتند. روحانیون با طرح تفکر غاصب بودن حکومت غیر روحانی موجبات جدائی بین مردم و دولت را فراهم کرده اند. از این رو مردم هیچ گاه دولت را حافظ منافع خود نمی دانستند و دولت مردم را طرفدار حکومت نمی شناخت. با بودن چنین تفکری هیچگاه قانون مدنی نمیتوانسته است در جامعه نهادینه شود.

روحانیون برای حفظ قدرت خود با بودن هرگونه آزادی در ایران مخالف بودند، زیرا قانون و آزادی را سدّی در برابر خواسته ها و تمایلات خود میدانستند. آنها حتی بردن نام آزادی را جزو گناهان کبیره میدانستند. از این نظر ملا علی کنی روحانی بزرگ عصر ناصری از آزادی به نام "کلمه قبیحه" یاد میکند و موفق میشود مردم عادی و دربار را متفقاً بر علیه فکر آزادی خواهی بشوراند. بخشی از مردم عادی برای حفظ بیضه اسلام و درباریان برای حفظ منافع خود بر علیه مشروطه خواهان متفق میشوند. در این دوران بهائیان چه از طرف روحانیون و چه از طرف درباریان مورد حمله قرار می گیرند.

روحانیون برای ضربه زدن به مشروطه سعی می کردند که مشروطه را فکر بایی/بهائی و مشروطه خواهان را بهائی معرفی کنند. آنها مشروطه را خلاف شرع و مشروطه خواهان را مخالفین دین و شریعت نبوی معرفی میکردند که هدفی جز ضربه زدن بر اساس دین مبین ندارند و از این راه مردم را بر علیه آنان تحریک می کردند. مشروطه خواهان نیز نظر مساعدی با بهائیان نداشتند چون آنها را طرفدار دربار و مستبدین می دانستند. علت این بدبینی در دفاع بهائیان از نهاد حکومت در برابر روحانیون بوده است. البته دفاع بهائیان از حکومت، نه از سلاطین فاسد قاجار که بایبان و بهائیان خود از دست آنها ظلمها کشیده بودند، بلکه از نهاد قانون مدنی در برابر قانون شرع بوده است. قانونی که حقانیت خود را از مردم می گرفت نه از اعتقادات دینی. و هر زمانی که مردم می خواستند می توانستند حاکم را بر کنار کنند. نه آنچنان حکومتی که مشروعیت خود را از «الله» می گرفت که نه دربار را مردم مسؤول بود و نه مردم حق داشتند و یا میتوانستند آنها را از حکومت عزل کنند. دفاع بهائیان از حکومت را باید از این زاویه مورد بررسی قرار داد، نه دفاع از شاهان فاسد قاجار. لازمه بررسی انقلاب مشروطه شناخت نقش روحانیون شیعه در آن دوران است. بدین جهت لازم است که ابتدا نگاهی مختصر به نقش آنها در رابطه با حکومت میاندازیم. در این زمینه رضا مرزبان چنین می نویسد:

"هجوم نظامی تزار روسیه به ایران، که با توجه حرکت استعماری اروپا به این سو همراه بود، و شکست رسوای دو عنصر فرسوده قدرت: شمای سلطنت قبیلہ یی قاجار و هیرارشی مذهبی از این هجوم، سرمنشأ بیداری بود. و نخستین واکنش ها از درون هیرارشی مذهبی آغاز گشت، که بر فرهنگ عام جامعه استیلا داشت. و اوج آن در جنبش باب بود که ایران را تکان داد. حتی پس از سرکوب، قریب نیم قرن نقطه الهام و خاستگاه تنبیه اندیشه گران باقی ماند. در این جنبش، تنها هیرارشی مذهبی نیست که به مبارزه طلبیده شد؛ سلطنت استبدادی شاه هم مانند همزادش، عرضه

هجوم شد. و این هردو که هیچ اصلاتی نداشتند، با هم دستی به آفریدن سیاه ترین فاجعه سرکوب و اختناق در تاریخ صدساله ایران پرداختند. و پس از آن برهر حرکت هشداردهنده و هرنشانه عدول از سدن استبداد دینی و حکومتی برچسب بابی زده شد. اما این در زمانی بود که از سویی سلطنت قاجار، زیر حمایت تزار قرار داشت. و هیرارشی مذهبی مشهور به مکتب اصولی، از حمایت مالی انگلیس، به نام "موقوفه هند" برخوردار بود. (۵)

### I پیش زمینه های انقلاب مشروطه

در دوران قاجارها فساد دستگاه دولتی به اوج خود رسیده بود. دولت مردان حاکم مناطق حکومتی خود را با دادن رشوه از شاه اجاره میکردند. و بدین جهت هرگونه ظلم و جور را به مردم بدبخت حق خود میدانستند. هیچ قانونی نبود که از آنها دربرابر زورگویی های حکام عرف و شرع دفاع کند.

زجر و فشار بدبختی و درماندگی که ملت ایران درعهد شاهان قاجار باید تحمل میکرد حاصل همکاری ۳ نیروی مختلف بود: یکی روحانیون قشری و متعصب که بی خبر نگهداشتن مردم را در راه رسیدن به اهداف خود لازم میدانستند و با هرچه بوی نوآوری و آزادی از قبیل ایجاد مدارس و یا چاپ خانه ها میداد مخالف بودند. دیگری دولتمردان فاسد که برای جمع آوری ثروت از هیچ گونه تجاوزی به جان و مال مردم ابائی نداشتند و بالاخره دولتهای انگلیس و روس که از ضعف دولت استفاده کرده و باج خواهی میکردند. آنها برای حفظ منافع خود گاهی به این گروه و زمانی به آن گروه کمک میکردند. مردم هم تحت فشار و باج خواهی های حکام ظالم و احکام ضد و نقیض روحانیون و مالیات های سنگین دست و پا میزدند. شکست های ایران در جنگها با روسیه از طرفی و باج خواهی های انگلیس و روس از طرف دیگر مردم را سخت تکان داده بود. ضعف حکومت ایران در برابر خارجیان و مشاهده قدرت آنان مردم را مات و مبهوت کرده بود. عده ای شیفته غرب و رشد آنها بودند. عده ای به رهبری روحانیون هم چنان ضد غرب و پیش رفت و طرفدار سنت بودند، عده ای هم به فکر پیدا کردن راه چاره ای برای علاج علل عقب ماندگی ایران از قافله تمدن بودند. بهانیان یکی از علل اصلی عقب ماندگی جامعه ایران را در تفکرات روحانیون و دخالت های نابجای آنها در سیاست و حکومت میدانستند. چنانچه هرگاه روحانیون در سیاست دخالت کرده بودند ضرر های جبران ناپذیری به ایران و ایرانیان خورده بود. مثل دخالت روحانیون به ریاست محمد باقر مجلسی در اواخر دوران صفویه و در زمان شاه سلطان حسین در سیاست که نتیجه آن سقوط کشور به دست قبائل افغانه بود و مرتبه دوم دخالت روحانیون به پیشوایی سید محمد مجاهد و فتوای جنگ دوم ایران و روس که منجر به عقد قرارداد ترکمن چای شد. سعید نفیسی می نویسد: "عهد نامه ترکمن چای ضرر معنوی بسیار بزرگی به ایران زد که هنوز ما گرفتار انیم... ایرانیان کاملاً مرعوب اروپا شدند." (۶) برای رسیدن به حکومت قانون که هدف اصلی مشروطه خواهان بوده است هیچ راهی جز جدائی دین از سیاست نبوده است. استبداد همیشه از نظر تاریخی بر دو پایه استوار بوده است. یک پایه روحانیون که تفکرات متحجرانه را نمایندگی می کردند و پایه دیگر حکومتگران که طالب قدرت و ثروت بوده اند. مبارزه با گروه اول به مراتب مشکلتر از با گروه دوم است زیرا این گروه همانطور که ذکر شد مشروعیت خود را از فرستادگان الهی می گیرد و هیچگونه مسئولیتی دربرابر مردم را نمی پذیرد. در حالی که حاکمین عرفی مشروعیت خود را یا به ارث یا از مردم میدانند. نماینده مردم را می توان از اریکه قدرت به زیر آورد اما به زیر آوردن قدرت نمایندگان الله کاری است بس مشکل. این کار فقط از عهده گروهی بر میآید که آنها هم مشروعیت خود را

از الله بدانند. در انقلاب مشروطه این بابیان و بهائیان بوده اند که آشکارا با دخالت روحانیون در سیاست مخالفت کردند. آئین بابی و بعداً بهائی در انکار آشکار تفکرات روحانیون و مخالف دخالت دین در سیاست بوده است. علت اصلی مخالفت روحانی با دو آئین نامبرده نه از موضع حفظ بیضه اسلام بلکه از موضع حفظ منافع مقام و ثروت خود بوده است.

## II نیروهای مؤثر در انقلاب مشروطه

لازمه دستیابی به اهداف مشروطه در درجه اول اشاعه فکر آزادی خواهی و گسستن زنجیرهای اسارت فکری بوده است. بدون آماده کردن چنین زمینه ای هرگونه تغییر حکومتی نتیجه ای جز خون ریزی و ویرانی به بار نمی آورد. تجربه تاریخی به ما می آموزد که از دل جنگ و خون ریزی آزادی و رفاه بیرون نمی آید. از این رو بهائیان سعی وافر در اشاعه فکر آزادی و سست کردن یکی از دو پایه قدرت استبداد یعنی روحانیون داشته اند. متأسفانه در دوران انقلاب مشروطه این زمینه بدلائل گوناگونی از قبیل بی سوادی، نبودن مطبوعات آزاد، عدم آزادی بیان و عقیده فراهم نبوده است. برخی از رهبران جنبش مشروطه به واسطه روابط و رفت و آمد هائی که با اروپائیان داشته اند لزوم تغییراتی در بافت حکومتی ایران را تشخیص داده بودند. اما دربرابر تفکر این گروه معدود دو گروه مخالف قوی یعنی روحانیون و دربار قرار داشتند. اگر رهبران مشروطه را به سرداران بدون سرباز تشبیه کنیم راهی به خطا نرفته ایم. آنچه از تاریخ صد سال گذشته آموخته ایم انقلاب مشروطه نتیجه مطلوب را به بار نیاورده است. گوا اینکه قدم هائی در راه حکومت قانون برداشته شده است. اما بر عکس صد سال قبل امروز شرایط ایجاد یک حکومت دموکرات به مراتب مهیا تر است. زیرا اکنون جامعه از یک نیروی عظیم تحصیل کرده و تا حدودی رشد صنایع داخلی و یک قشر عظیم مردم آگاه برخوردار است. اما آنچه را که فاقد آن است یک رهبری منسجم است.

در جواب سؤال چرا بهائیان عملاً در انقلاب مشروطه شرکت نکردند، عبدالبهاء جواب میدهد اگر ما در انقلاب شرکت میکردیم بهائیان قتل عام میشدند و مشروطیت هم جاری نمی شد. نگاهی به جنبش بابیه و خون هائی که ریخته شد دلیل این مدعا است. برای روشن شدن این مسئله نگاهی کوتاه به جنبش بابیه میاندازیم.

ظهور سید علی محمد باب در سال ۱۸۴۴ و نفوذ او در زمان بسیار کوتاهی در بین کلیه اقشار جامعه ایرانی زنگ خطر را برای روحانیون شیعه به صدا درمیآورد. گو اینکه روحانیون شیعه از همان ابتدا با اسلحه تکفیر به مقابله با آئین بابی برخاستند ولی به زودی ناکارائی حربه آنان در برابر نفوذ روزافزون بابیان نمایان گردید.

نفوذ تفکرات باب و اقبال به آئین جدید در میان اقشار مختلف جامعه از قبیل روحانیون شیعه، دولتمردان قاجار، تجار و کسبه مشهود بود. با بوجود آمدن چنین زمینه ای جنبش بابیه میرفت که قدرت روحانیون شیعه را درهم بکوبد، اقبال خارج از تصور مردم از آئین جدید دولت مردان قاجار را به فکر انداخت که با کمک این نیروی نوظهور قدرت روزافزون روحانیونی که برای آنها هم اسباب زحمت شده بودند، محدود کنند. از این رو ابتدا با آنها راه مباحثات را برگزیدند. بابیان از این دوران استفاده کرده و موقعیت خود را تحکیم کردند. روحانیون که احساس خطر کرده بودند از هیچ گونه اقدامی که منجر به رویارویی بابیان با دولت بشود فروگذار نکردند. اگر جنبش بابی موفق میشد که قدرت روحانیون شیعه را درهم بکوبد، مشخصاً میتوانست در راه استقرار حکومت قانون کمک های شایانی به جامعه ایران

بنمایید. اما متأسفانه این چنین نشد و روحانیون شیعه توانستند با کمک دولت مانع نفوذ تفکرات آئین بابی در جامعه بشوند.

قدرت روحانیون در ناآگاه نگه‌داشتن جامعه و در ترساندن مردم از آتش دوزخ و مجازات‌هایی که شامل حال غیر مؤمن می‌شود بوده. آنها مردم را از عواقب ناشی از عدم اجراء دستورات خود آنچنان ترسانده بودند که هر دستوری از طرف آنها را بدون چون و چرا اجراء می‌کردند که مبادا مورد غضب خداوند قرار گیرند و در آتش آنچنانی جهنم بسوزند.

تفکرات باب خط بطلان بر روی این تفکرات کشیده و بدین ترتیب روحانیون را خلع سلاح کرده بود.

قابل فهم است که روحانیون برای حفظ مقام و منزلت خود از هر وسیله ای برای جلوگیری از ترویج این گونه افکار استفاده کنند و معتقدین به چنین آئینی را مخالف شرع، مرتد و مهدورالدم بنامند.

### III. نظر روحانیون شیعه نسبت به حکومت

در این بخش از بحث ابتدا به نظریات روحانیون شیعه درباره حکومت می پردازیم و سپس نظریات باب را معرفی می کنیم تا نقش آئین بابی و بهائی در انقلاب مشروطه مشخص گردد.

دخالت روحانیون از هردین و آئین در مسائل حکومتی و اجتماعی مانع رشد و شکوفائی جامعه می‌شود. دخالت کلیسا در جوامع اروپائی منجر به تشکیل محاکم تفتیش عقائد، کشتار میلیون ها انسان، مصادره اموال آنها و ویرانی اروپا شد.

اروپا زمانی راه رشد و شکوفائی را در پیش گرفت که موفق شد قدرت کلیسا را محدود کند. دولت عثمانی تا خود را از چنگ روحانیون قدرت طلب آزاد نکرد، نتوانست به حداقل از آزادی دست بیابد. میرزا صالح یکی از محصلین که در سال ۱۸۱۵ به انگلستان فرستاده می‌شود (او در مدت اقامت خود در انگلیس شیفته آزادی در انگلیس می‌شود) در بازگشت به ایران از راه عثمانی با مشاهده اوضاع آن دیار و مخالفت روحانیون با اصلاحات، نظر خود را نسبت به آنها چنین ابراز می‌کند:

"مادامی که سلسله علیه ملاها خود را مدخل به دولت عثمانی نمایند هرگز دولت مزبور ترقی نخواهد کرد. سلطان سلیم را اراده اینکه نظام فرنگستان را در اسلامبول آورد، ملاها از راه حماقت نظام را خلاف شرع دانسته از راه غرض او را منع نموده و ایضاً سلطان مزبور میخواست علوم فرنگستان را به اسلامبول آورد. از راه حسد او را مانع شده نگذاشتند که جمعی از جاده نادانی و حماقت بیرون آیند. فی الواقع هردولتی که ملاها خود را مدخل آن نموده بنا را به حیلہ بازی گذارند هرگز آن دولت و آن ولایت ترقی نخواهد کرد. سابقاً دولت عثمانی چندان در حیطة تصرف ملاها نبوده از هرکناره ناصر بودند و بالفعل که ید این طایفه جلیله در آن است در نهایت بی قوتی است". (۷)

در بین شخصیت ها و سیاست مداران ایرانی بوده اند افرادی مانند قائم مقام فراهانی، میرزا تقی خان امیرکبیر، میرزا حسین خان مشیرالدوله، میرزا ملکم خان، مستشارالدوله، طالبوف، آخوندزاده و ... که قصد نوآوری و تجدد در ایران داشته اند و هر کدام از آنها در این راه زحماتی کشیده اند که قابل تمجید است. ولی هیچ کدام از آنها در راه محدود کردن قدرت روحانیون و دخالت شرع در امور جامعه یا نخواستند و یا نتوانستند اقدامی اساسی بنمایند. میرزا ملکم خان ارمنی جدیدالاسلام سعی در نشان دادن رابطه حسنه بین شرع انور و آزادی داشته و آزادی را از شرع انور میدانسته. آیا ملکم خان مسلمان بوده است یا ارمنی نه مشخص است و نه مهم. اما مسئله از آنجا اهمیت پیدا میکند که ملکم از ترس روحانیون و عدم شهامت قصد

دارد که ترقی خواهی و عدالت اجتماعی را با مبانی شرع انور وفق دهد و آزادی در غرب را منبعت از اسلام معرفی کند.

ملکم خان در رساله صراط المستقیم سعی در تطبیق دادن شریعت اسلام با آزادی دارد. او از ترس تکفیر روحانیون در ابتداء رساله صراط المستقیم چنین مینویسد: "معلوم باد که نگارنده کلیه فضایل عقلیه و نقلیه انبیاء را عقلا و فضایل نقلیه و معجزات و نزولی ملائکه و غیره را آنچه متوقف شریعت مقدسه است قلباً و ذوقاً و وجداناً و تعبداً و عادتاً اقرار دارد." (۸)

ملکم قوانین دولتی مربوط به عدل و انصاف اروپا را برگرفته از قوانین اسلام میدانند. فریدون آدمیت راجع به ملکم خان مینویسد او نسبت به ایران زمان خود سالها جلوتر زندگی میکرد. استدلال آدمیت در این زمینه مربوط به این جمله از ملکم است: "کره زمین خانه مشترک جمیع اجزای بنی آدم است" باز میگوید "آبادی دنیا تعلق به عموم انسانیت دارد." (۹) آدمیت از وسعت اندیشه ملکم خان یاد میکند ولی فراموش میکند که قبل از ملکم بهاءالله میگوید "ای دانایان امم از بیگانگی چشم بردارید و به بیگانگی ناظر باشید و با سبایی که سبب راحت و آسایش عموم اهل عالم است تمسک جویند. این یک بشر، عالم یک وطن و یک مقام است از افتخار که سبب اختلاف است بگذرید و به آنچه علت اتفاق است تمسک جویند." (۱۰) سخت میتوان تصور کرد که تفکرات بهاءالله از نظر تیزبین آدمیت پنهان مانده است.

بدین ترتیب ملکم خان قصد داشته است که با کمک شریعت و رهبران دینی راهی به تجدد و دموکراسی برای جامعه ایران بازکند. او غافل بوده است که روحانیون چنین امکانی را نمی دهند. هیچ کدام از سیاستمداران ایران که از ۱۵۰ سال گذشته قصد نوآوری، تجدد و یا آزادی داشته اند، نتوانسته اند به موفقیتی دست یابند. علت آن را در همین نوع سازشها با روحانیت باید دانست. هما ناطق مینویسد: "امیرکبیر از کشتن باب و آزدن بابیان طرفی نبست. حتی دست تنها ماند. او که شیفته نوآوری و آبادسازی و اصلاح بود می بایست نواندیشان را برکشد تا بتواند با خودکامگی نظام ناصری و استبداد دینی درافتد. دیدیم که بابیان دستکم و نخست در گستراندن آرمان خود روی به دولتمردان آوردند. حتی می توان گفت با آنان بودند و نه برآنان." (۱۱)

امیرکبیر به عقب ماندگی ایران آگاه بوده و علاقه داشته است که ایران دارای حکومت قانون باشد و مردم بتوانند در سایه قانون زندگی کنند. او آگاه بوده است تا زمانی که روحانیون در کار دولت مداخله کنند، هیچ اصلاحی صورت نخواهد گرفت. آدمیت می نویسد: "میرزا تقیخان برای پیشرفت نقشه اصلاحی خود از نفوذ روحانیون سخت کاست و دست آنها را در امور دولت قطع کرد. او برآن بود که با اقتدار و مداخله های آنها هیچ اصلاحی سرنمیگیرد. امیر به استیونس قنسول انگلیس در تبریز گفته بود "دولت عثمانی وقتی توانست به احیاء اهمیت خود به پردازد که تسلط ملاها را درهم شکست." (۱) قنسول انگلیس در این باره مینویسد "میرزا تقیخان نیز میخواهد همین راه را پیش گیرد." (۲) یکی از علل عمده مخالفت شدید امیرکبیر با روحانیون نفع پرستی و رابطه آنها با سفارت خانه های خارجی بود. بنا پر گزارش وزیرمختار انگلیس در طهران میرزا ابوالقاسم امام جمعه طهران که از یک طرف از امپراطور روس هدایای قیمتی میپذیرفت و از طرفی دیگر به پالمستون وزیر خارجه انگلیس نامه ارادتمندانه مینوشت، مورد سخط و عتاب امیرکبیر قرار گرفت. و در مقابل وساطت وزیر مختار انگلیس به او ابلاغ کرد "یا باید در مقابل بهانه جوئی ها و دخالت ها ایستادگی کنم یا از حکومت دست بردارم. این مختص امام جمعه نیست اساساً همه آخوندها میخواهند در امور مملکتی و دنیوی

دخالت کنند. " همچنین وقتی که در سال ۱۲۶۵ در تبریز شایع گردید که بقعه صاحب الامر معجزه کرده است و قنسول انگلیس از راه شیطنت چهل چراغ به آنجا فرستاد و غوغائی در شهر برخاست و گفتند تبریز باید از پرداخت مالیات معاف باشد، میرزا تقیخان سران ملایان تبریز از جمله شیخ الاسلام را توقیف کرد، عذر قنسول انگلیس را از ایران خواست که دیگر مداخله فضولانه نکند. بقعه صاحب الامر دیگر معجزه ای نکرد.

- ۱- اسناد وزارت امور خارجه انگلیس، نامه استیونس. ۱۵ ژوئن ۱۸۴۹.
- ۲- ایضاً (۱۲)

سرنوشت امیرکبیر و اصلاحات او را میشناسیم. اگر امیرکبیر همانطور که هما ناطق مینویسد بایبان را قتل عام نمی کرد، میتوانست از پشتیبانی نیروی بزرگی در محدود کردن قدرت روحانیون استفاده کند. اما متأسفانه امیرکبیر چنین نکرد و با قتل عام بایبان تنها ماند و روحانیون به هدف خود رسیدند.

سیاست مدار دیگری که قصد نوآوری و تجدد داشت میرزا حسین خان مشیرالدوله (سپهسالار) بود. آدمیت درباره او مینویسد:

"ملایان متعصب خودپرست به پیشوایی حاج ملا علی کنی میرزا حسین خان را مرد بی دین و کارهای ترقی خواهانه او را محصول کارفرنگ و خلاف شرع شمردند ... در گزارش ۱۸ ماهه خود به ناصرالدین شاه مینویسد دعوی من با مخالفان منحصر به فرداست. فدوی میگویم دولت آنها میگویند اشخاص. فدوی نظم میخواهد آنها اختلال." (۱۳) میرزا حسین خان هم به سرنوشت امیرکبیر دچار میشود.

مختصراً همه آن سیاست مدارانی که قصد اصلاحات از راه شریعت و با کمک روحانیون را در سر می پروراندند نه تنها که موفق نشدند برخی از آنان جان خود را هم بر سران گذاشتند. روحانیت شیعه تمامیت خواه است و هیچ دگراندیشی را نمی پذیرد. آنها حتی به مسلمانان غیر ۱۲ امامی هم رحم نکرده و نمی کنند. قتل عام صوفیان و طرفداران مکتب اخباری شاهد این مدعا است. کشتار سنیان که جای خود دارد. آیا از چنین گروهی میتوان انتظار داشت که دگراندیش را تحمل کند و راه به آزادی را اجازه دهد.

روحانیت شیعه حکومت را حق خود میدانند و لاغیر. از این رو لازم است که قبل از ورود به بحث اصلی تفکرات روحانیون شیعه را بشناسیم تا بتوانیم به نقش بهائیان در انقلاب مشروطه بپردازیم.

#### IV. روحانیون و انقلاب مشروطه

قبلاً باید یادآور شویم که هرچا از روحانیون شیعه صحبت میشود منظور آن بخشی از روحانیت است که طرفدار مطلق گرایی و تمامیت خواهی بوده است. باید قبول کنیم بوده اند روحانیون عالی قدری که با تفکرات تمامیت خواه سرسازش نداشته اند، اما متأسفانه در برابر قشر روحانیون تمامیت خواه یا سکوت کرده اند و یا با آنها ممانعت کرده اند.

بطور کلی اندیشه غاصب انگاشتن هر نوع حکومت در غیبت امام غائب و انکار مشروعیت حکام به علت در اقلیت بودن شیعه از محدوده حوزه های درسی روحانیون تجاوز نکرده بود. اما با به قدرت رسیدن ایل قاجار در ایران روحانیون به آرزوی هزار ساله خود که دخالت در حکومت بوده است می رسیدند. سعید نفیسی می نویسد: "قاجارها چون خود می دانستند که مردم پادشاهی ایشان را به جق نمیدانند بهمین جهت از آغاز روحانیون را که پشتیبان خود ساخته بودند بر مردم چیره کردند." (۱۴)

از این دوران تفکر غاصب انگاشتن حکومت از طرف روحانیون مطرح میشود. و بخشی از روحانیون که تشنه قدرت بودند، ادعای حق حکومت کردن خود را علناً مطرح میکنند گویانکه برخی از روحانیون هرگونه تلاش برای تشکیل حکومت در زمان غیبت را قبول نداشتند و آنرا نوعی از غصب حکومت در غیبت امام میدانستند. اما با پیروزی علمای اصولی بر علمای اخباری این تفکر در بین روحانیون برای خود جانی باز می کند.

علمای اصولی معتقد به انتقال وظائف امام غائب یا امام معصوم در دوران غیبت کبری به مراجع تقلید هستند و از این راه توانستند مقدمات دخالت خود در حکومت را فراهم کنند. آنها توانستند با تحت نظارت خود درآوردن مسائل حقوقی، بست نشینی، تولیت اوقاف و دریافت سهم امام و نذورات به قدرت مالی فوق العاده ای دست پیدا کنند. این بخش از روحانیون همیشه این امکان را داشته اند که از مردم ناآگاه دربه کرسی نشاندن نظریات خود سوء استفاده کنند و درموقع لزوم آنها را بر علیه مخالفان خود به میدان آورند.

در تأیید سلطنت دو نظریه از طرف روحانیون مطرح میشود. یکی سلطنت مسلمان ذی شوکت و دیگری سلطنت مأذون از فقیه. از چه راهی سلطان ذی شوکت به قدرت رسیده است مهم نیست بشرط آنکه توانائی دفاع از مسلمانان را داشته باشد، شریعت را رعایت کند، علمای دینی را محترم شمرد و اختیارات فقها را در امور شرعی به رسمیت بشناسد، میتوان حکومت را به او سپرد تا درکنار فقها حافظ بیضه اسلام باشد. (۱۵)

سلطنت مأذون از فقیه جامع الشرایط: مطابق این نظریه فقها میتوانند به سلطان شرعاً اذن دهند که سیاست جامعه را برعهده گیرد.

گروهی از علمای دینی عصر مشروطیت از طرفداران این نظریه بوده اند. میرزا ابوالقاسم قمی عالم بزرگ شیعه در عصر قاجار بطور کلی اعتقاد به حقوق سیاسی و اجتماعی ملت در برابر حکومت نداشته است. وی "معتقد است که سلطنت برطبق تقدیر الهی از سوی خدا به نیکوکاران بر سبیل استحقاق و به نابکاران بر سبیل امتحان وا گذاشته شده است. لذا سلطان تنها در برابر خداوند رحمان مسئول و پاسخ گو شمرده میشود و بنده را نشاید که سراز کمند اطاعت سلطان پیچد." (۱۶)

یکی دیگر از علمای شیعه در دوران قاجار به نام شیخ جعفر نجفی اعتقاد به عدم مشروعیت ذاتی سلطنت دارد. وی بر لزوم اطاعت مردم از مجتهدان در دوران غیبت امام اشاره میکند. ملا احمد نراقی تنوری پرداز ولایت فقیه "در نامشروع شناختن ذاتی سلطنت در زمان غیبت معصوم درنگ نکرده و با استناد به احادیث متعدد کوشیده است تا ولایت سیاسی فقیه را اثبات کند." (۱۷) همین روحانی بزرگ برخلاف چنین نظریه ای که اپراز میدارد، رابطه بسیار نزدیکی با فتحعلیشاه داشته و در ستایش او از هیچ گونه مبالغه گویی ابا ندارد. نسبت به شاهی که غاصبش مینامد چنین اظهار میکند:

"خدایو زمان، قیله سلاطین جهان، سرور خواقین دوران، یانی میانی دین مبین، و مروج شریعت سیدالمرسلین، گلزار زیبای منشور خلافت، رونق جمال کمال مملکت، آفتاب تابان فلک سلطنت، خورشید درخشان سپهر جلالت، ماحی مآثر ظلم و عدوان، مظهر" ان الله یامر بالعدل و الاحسان" خسروی که انجم با آنکه همگی چشم شده، صاحبقرانی چون او در هیچ قرنی ندیده، و سپهر پیر با آنکه همه تن گوش گشته، طنین طنطنه کشور گشایی چنین نشنیده ... نسیم گلستان عدل و انصاف، شعله ی نیستان جور و اعتساف، مؤسس قوانین معدلت، مؤکد قواعد رأفت و رحمت، دارای نیک رأی، و اسکندر ملک آرای، ظل ظلیل اله و المجاهد فی سبیل الله، صدرنشین



محفل عنایات حضرت آفریدگار، السلطان بن السلطان، و الخاقان بن الخاقان، السلطان فتحعلیشاه قاجار لازالت اطناب دولته الی یوم القیام." (۱۸)

میدانیم که در دوران سلطنت این پادشاه به علت بی لیاقتی او شیرازه کشور از هم پاشیده و بخش بزرگی از کشور ایران جدا شد. این مجتهد بزرگ به چه انگیزه ای درباره او چنین غلو کرده است نامعلوم است. پادشاهی که نه برای حفظ کشور و نه برای صیانت بیضه اسلام اقدامی کرده است چرا اینگونه مورد لطف مرجع بزرگ شیعه قرار میگیرد شاید یک علت داشته باشد و آن حفظ منافع روحانیون بوده است. نقش روحانیون در انقلاب مشروطه و اصلاح قانون اساسی اول و ضمیمه کردن متمم به قانون اساسی و قراردادن ۵ مجتهد در رأس مصوبات مجلس چیزی جز همین شورای نگهبان امروزی نبوده است. در متن قانون اساسی اول که اجداد ما نوشتند نه از دین رسمی اسمی است و نه از تبعیض بین شیعه و سایرین حرفی. ولی در متمم قانون اساسی چه بندهائی را به آن اضافه کردند بحث این مقاله نیست. ما در اینجا فقط خواستیم اشاره ای به تفکر روحانیون شیعه نسبت به قانون و حکومت کرده باشیم. چون بدون شناخت دقیق این نظریه نقش بابیان و بهائیان در روند روشنگری و تجددخواهی در ایران مشخص نمی شود روحانیون شیعه با هر نوع نوآوری و تجدد از قبیل تأسیس مدارس، تأسیس چاپخانه، ایجاد راه آهن و کارخانه مخالف بودند. آزادی زنان برای آنها مطرح نبود، بکاربردن عقل و خرد ناپسند بود، مردم را نادان و عوام میدانستند که باید توسط روحانیون هدایت شوند و از خود اراده ای نداشته باشند. با وضع هر نوع قانونی مخالف بودند. در یک کلمه بر کلیه شؤون زندگی حاکم بودند و هر دگراندیشی را محکوم به مرگ میدانستند. سعادت و خوشبختی این جهانی و آن جهانی مردم را در رضایت از خود میدانستند.

آئین باب و بعداً بهائیان درست در نقطه مقابل این تفکرات قد علم میکنند. از این رو روحانیت که در این آئین انکار خود را میدیده است با تمام توان بر علیه آن قیام می کند.

دربخش بعدی به عواقب ناشی از این مخالفت ها با آئین بای می پردازیم تا دلیل عدم دخالت عملی بهائیان در انقلاب مشروطه مشخص گردد.

#### V. نقش بابیان در روشنگری جامعه ایران و سرنوشت آنان

سیدعلی محمد باب با پایه گذاری آئین جدید به یک دوران طولانی چند صد ساله انتظار خاتمه میدهد. روحانیون در این دوران مردم را به صبر و بردباری تا ظهور مهدی دعوت میکردند و هرگونه اقدامی در راه تغییر دادن وضع موجود را ناصواب و خلاف شرع میدانستند. باب این تفکر را نادرست میداند و مردم را به کار و کوشش و پیدا کردن راه های حل مشکلات امر میکند. گوشه گیری و انزوا و مطیع تقدیر بودن را خلاف عقل میداند.

همانطور که قبلاً یاد شد حتی روشنگران دوران مشروطیت با یک دوگانگی و خود فریبی نظریات خود را در قالب شرع بیان می کردند. هیچ کدام از آنها این شهادت را نداشته که برخلاف نظر مجتهدان مطلبی را ارائه دهند تا چه رسد به طرد شریعت از زندگی روزمره. چون در اسلام رهبری مذهبی و سیاسی بهم آمیخته بوده است روحانیون خود را نایبان معصوم میدانند این حق را به خود میداده اند که در کلیه زمینه های سیاسی، اقتصادی و قانون گذاری حرف آخر را بزنند.

البته جای تعجب نیست که در ایران آن دوران روشنگران از طرح قانون عرف در برابر شرع امتناع داشته باشند، چون چنین عملی به آسانی بهانه به دست مجتهدی میداد که حکم قتل او را بدهد و دولت را مجبور به اجراء آن کند.

باب به درستی میدانسته است که تنها راه برون رفتن از این بن بست نسخ شریعت است زیرا اصلاح شریعت از راه تأویل و تفسیر را غیرممکن میدانسته. سید باب با اقدام خود یکی از دوپایه محکم استبداد یعنی استبداد مذهبی را متزلزل کرد و راه را برای اظهار عقائد ترقی خواهانه باز نمود.

دلارام مشهوری به درستی مینویسد: "رفرم اصیل مذهبی بعنوان یک انقلاب فلسفی میتواند راهگشای پیشروترین جناح جامعه در راه دامن زدن به تحولات عمیق اجتماعی باشد. از این دیدگاه برآمدن پرتستانتسیم در قرن شانزدهم را بدرستی آغاز عصر روشنگری اروپائی ارزیابی نموده اند و درست از همین جنبه، جنبش سرایا مذهبی بابی میتواندست ایران را در مسیر همان تحولاتی قرار دهد که اروپا پشت سرگذارده است." (۱۹)

رستاخیز بابی موفق میشود که در یک زمان نسبتاً کوتاهی دربین کلیه اقشار جامعه ایران نفوذ کند و قدرت روحانیون شیعه را خدشه دار سازد. دربین مؤمنین به باب نه تنها شیعیان که یهودیان و زرتشتیان هم بوده اند. برای آنها مهدی موعود بودن باب مطرح نبوده است بلکه در تفکرات او آزادی خود را می دیده اند. هما ناطق مینویسد: " اما با برخاست باب مردم آنچه را که در سر و به دل داشتند بر زبان راندند. آن فرقه های پراکنده در سراسر ایران به آرمان های خود شکل دادند." (۲۰)

در اینجا مختصراً به بخشی از تعالیم باب درباره مبانی اندیشه تجدد اشاره میشود:

- ۱- باب معتقد است که در هر دورانی فرستاده جدیدی می آید و خاتمیت را نمی پذیرد.
- ۲- باب معاد جسمانی را مردود می داند و معتقد است که هیچ مرده ای زنده نمی شود. باب هفتم از واحد دوم بیان فارسی؛ "مراد از یوم قیامت یوم ظهور شجره حقیقت است و مشاهده نمی شود که احدی از شیعه یوم قیامت را فهمیده باشد، بلکه همه موهوماً امری را توهم نموده که عندها حقیقت ندارد." (۲۱) بزرگترین اسلحه در دست روحانیون برای ترساندن مردم مجازات در آن جهان توسط ملک دوزخ است. آتش جهنم و مارها را چنان شرح میدهند که مو بر بدن هر انسانی راست میشود. بعد از شرح مجازاتهای آن چنانی در جهنم راه نجات از آن محل وحشتناک و ورود به بهشت موعود را نیز نشان میدهد و آن راه چیزی جز اطاعت بدون چون و چرا از دستورات خود او نیست.

- ۳- یکی دیگر از سلاحهای مجتهدین معجزه است و از نظر آنها نه تنها که پیغمبر و امامان معجزه میکرده اند، بلکه هر سقاخانه و امام زاده ای هرگاه که مجتهدین صلاح بدانند، معجزه ای میکند تا مجتهد به هدف مورد نیاز خود برسد. مثل معجزه بقعه صاحب الامر در تبریز در زمان صدارت امیرکبیر و یا معجزه هارون ولایت در اصفهان برای تصفیه حساب مجتهد اصفهانی آقا نجفی با ظل السلطان حاکم اصفهان. باب با مخالفت با معجزه و بی اعتبار دانستن آن اسلحه دیگری را از دست روحانیون میگیرد. او در باب ۸ از واحد ۶ بیان میگوید: "اگر کسی معجزه ای غیر از آیات الهی روایت کند حجت حساب نمی شود." (۲۲)

"آنچه از مطالب یادشده برمی آید تجدد در آئین بابی به معنی پیشرفت دائم و ترک نه فقط آداب و رسوم بشری بلکه حتی احکام الهی مربوط به ظهور قبل نیز می باشد... فرق اساسی با اکثر فرقه ها و گروه های مذهبی اعم از اسلامی و مسیحی و غیره در این مطلب است که جنبشهای نامبرده هدف نهائی خود را بازگشت به اصل دین می دانند. یعنی فی الواقع قصد نوآوری نیست بلکه برعکس بازگشت به وضع سابق و دورشدن از هرگونه نوآوری است از این رو برای آماده ساختن جامعه در مسیر تحولی گسترده، باید قدرت روحانیون محدود میشد. " ... طبعاً روحانیون

در هرگونه تغییر و تحوّل که در ساختار جامعه پدیدار می‌گردد خطری برای مقام خود می‌دیدند و با آن با قدرت هرچه بیشتر مخالفت می‌کردند. مثلاً ایجاد مدارس جهت توسعه علوم در جامعه و اصلاح حکومت را برای خود خطری عظیم می‌پنداشتند. زیرا تا زمانی که اکثریت مردم بیسواد بودند، می‌توانستند آنها را به عنوان "مقلّد" به میل خود تحریک کرده جهت اهداف خویش مورد استفاده قرار دهند. دلیل عدم موفقیت متجدّین و اصلاح طلبان ایران در این راز نهفته بود که یا نتوانستند و یا نمی‌خواستند از قید و بند علما آزاد شوند.

اگر روشنفکران ایران می‌توانستند خود را از بند روحانیون آزاد کنند، ایران و منطقه خاورمیانه موفق میشد که در راه تجدد و آزادی گامهای بلندی بردارد. بزرگترین اسلحه روحانیون شیعه مسئله نیابت امام معصوم است. این تفکر در طی زمان بوجود آمده و به فرم امروزی درآمده است. آنها با این استدلال که امام معصوم در غیبت است پس بهتر است که ما خود نایب امام باشیم و با این استدلال خود را مسئول اداره امور امت قرار دادند. روحانیون با استفاده از مقام نیابت به منابع بزرگ مادی دست پیدا کردند چون دریافت خمس و نکات حق آنها بود. باب با ادعای خود مشروعیت علما را به عنوان نایبان امام منتفی ساخت. این مسئله موجب از دست دادن منابع مالی و مقام اجتماعی آنها میشد. بدین ترتیب کل ساختار روحانیت تشییع زیر سنوآل می‌رفت و با از دست دادن منابع مالی امکان جلب پیرو از آنها گرفته میشد.

اسلحه دیگر روحانیون حکم جهاد است.

چون مطابق با اعتقادات شیعه حکم جهاد با امام است، حال که شخصی ادعای امامت دارد دیگر حقی برای نایبان امام نمی‌ماند.

وی حق اجتهاد را هم حق روحانیون نمی‌داند و آنها را از این کار منع میکند. یکی دیگر از پایه‌های قدرت روحانیون ادای نماز جمعه است که در آن بعد از ادای نماز مؤمنین گوش به سخنان امام میدهند و امام از این جایگاه میتواند عقائد و نظریات خود را به مؤمنین برساند. او ادای نماز جماعت را غیر از نماز میت ممنوع اعلام میکند.

همچنین مردم را از اقرار به گناه منع میکند و آن را خلاف کرامت انسانی میدانند. او اقرار به گناه را فقط در برابر پروردگار مجاز میدانند.

همانطور که فتوای قتل را غیرمجاز میدانند و این حق را از روحانیون سلب میکنند. در این باره باب چنین میگوید: "و خداوند اذن نفرموده که کسی در بیان فتوای قتل کسی را دهد در هیچ حال و در هیچ شأن و در هیچ مورد. اگر چه در بین خود مخالف در شؤونات علمیّه ظاهر گردد که بر احدی نبوده و نیست بلکه برخدا است فصل و حکم. شماها را ای خلق منکوس چه حدّ است که فتوی بر قتل نفسی دهید." (۲۳)

باتوجه با این مطلب که کشورهای متمدن و دمکرات جهان هنوز ۵۰ سالگی نگذشته است که مجازات حکم اعدام را لغو کرده اند، اهمیت دستور باب در ۱۶۰ سال قبل و در ایران عصر قاجار روشن میشود.

میدانیم که روحانیون شیعه با فتوای قتل خود چه خون‌ها که نریخته اند و چه جنایاتی که نکرده اند. هرکسی که کوچک ترین مخالفتی با نظریات آنها میکرد او را تکفیر کرده و به دست جلاد می‌سپردند. کافی است به فتوای قتل که صادر کرده اند نگاه کنید تا مسئله روشن شود.

او برای جلوگیری از سوء استفاده از اعتقادات مردم برای کسب ثروت، فروش چوب و سنگ و خاک مقامات مقدسه را اکیداً منع میکند. به این حکم باب شیخ فضل الله نوری در لوایح خود سخت میتازد چون یکی از منابع درآمد آقایان زیر سوال میرفته است.

این بود مختصری از تعالیم و نظریات باب که اگر در ایران اجراء میشد، می توان گفت که ایران امروز سرنوشتی دیگر میداشت.

اگر روشنفکران ایرانی صدر مشروطیت این مسائل را مورد نظر قرار میدادند آیا در ایران به جدائی کامل دین از سیاست نرسیده بودیم؟ آیا سخن امروز بخشی از روشنفکران دینی ایران چیزی جز همان نظریاتی است که سید باب ارائه کرده است؟ متأسفانه روحانیون شیعه موفق میشوند که دیوار ضخیمی به دور باب و بابیان بکشند و مردم را در ناآگاهی از تفکرات آنها نگاه دارند تا بتوانند به اهداف این جهانی خود برسند.

در این قسمت اشاره ای مختصر به دستورات باب در زمینه اجتماعی می کنیم. دستور به تشکیل پست تا همه مردم بتوانند به اخبار و اطلاعات دست رسی داشته باشند

دستور تأسیس چاپخانه جهت چاپ کتب و ترویج فرهنگ دستور منع از مواد مخدر، منع از آزار به حیوانات، امر به تعلیم و تربیت کودکان، منع از تنبیه بدنی کودکان، امر به محبت و احترام به فامیل، محبت به همسر و اطفال را عین عبادت میداند و حتی در حد امکان دستور میدهد که زن را در سفر همراه ببرید. حقوق زن و مرد را مساوی می داند. (۲۴)

این دستورات را اگر با نظریات روحانیون شیعه مقایسه کنیم، می بینیم که فرق از کجا تا به کجا است. علت اقبال جمع زیادی از ایرانیان به جنبش بابی را دلارام مشهوری چنین شرح میدهد: "رهایی از خودکامگی شیعه گری در طول قرنهای پیش و پس از بابیت، به برآمدن صدها فرقه و جرگه در ایران منجر گشت. اما آنچه که به جنبش بابی چهره ای کاملاً متفاوت می داد، این واقعیت بود که در این دوران بحران تکان دهنده ای جامعه ایرانی را فراگرفته، فلسفه حیات اجتماعی را در مقابل با شرایط جهان نوین، یکسره مورد بازجویی قرار می داد. این جنبه نیز بنویه خود زمینه گسترش سریع و پیسابقه بابیت را ممکن ساخت و از این فراتر آنچه که این "فرقه جدید" را به جنبشی اجتماعی و بنیان کن بدل ساخت، پیشک عناصر کاملاً نوین در شیوه تشکل و منش رهبری بود. (۲۵)

در شیوه تشکل و منش رهبری، مشهوری بر روی اصل روی آوردن باب به دولت اشاره میکند: سید باب با روی آوردن به دربار قصد داشته است که نفوذ روحانیون را در سیاست کشور محدود کند و پایه های جدائی دین از سیاست را بریزد. در اینکه شاهان قاجار شهوت پرست، ناتوان، مستبد و پول دوست بوده اند شکی نیست. اما پایه دیگر قدرت که روحانیون شیعه بوده اند دست کمی از آنها در ترویج فساد و ممانعت از آزادی نداشته اند. در این زمینه مشهور مینویسد: "جنبش بابی در دو سه سال اول، بعنوان "فرقه ای" نظیر دیگر فرقه های اسلامی و در رده فرقه های شیخی درآمد. اما بیکباره با روی آوردن باب به دربار چرخشی یافت، که نه تنها از مزدک به بعد در تاریخ ایران بی نظیر است، بلکه بطور قاطع این جنبش را بعنوان جنبشی اجتماعی و سیاسی مطرح ساخت و نه یک "هیاهوی مذهبی". فریدون آدمیت از اول کسانی است که این ارزش را در جنبش بابی دریافته، می نویسد: "سیدعلی محمد در پی جنگ و آشوب نمی گشت. اساساً مرد نیک نفسی بود و در خوی و منش او ستیزگی نبود ... فقط ملایان بودند که مقام خود را در خطر دیدند ... نکته با معنی دیگر اینکه چون باب مورد تعرض علما قرار گرفت، به دولت روی آورد."

البته چنانکه خواهیم دید، روی آوردن باب نه به واکنش درمقابل "تعرض علما"، بلکه باید بعنوان قدمی آگاهانه و ارادی تلقی گردد. اینجا همین بس که بابیت با این قدم از "دعوی خانگی" در درون حاکمیت مذهبی که میتوانست آتش بیار غوغاگری این حاکمیت باشد و مانند فرقه های دیگر در دراز مدت در خدمت نفوذ عمومی مذهب مسلط قرار گیرد، با روی آوردن به "دشمن" یعنی دربار، تنها بدانکه کینه بی چون و چرای عمامه بسران را متوجه خود ساخت، به نقش بارز تاریخی اش دست یافت. چنانکه حتی پس از صد و پنجاه سال، اسماعیل رانین آرزو می کند که ایکاش بابیت یک "سودای مذهبی" می ماند و در سیاست دخالت نمی کرد." (۲۶)

مشهوری روی آوردن باب به حکومت را از دو جهت مثبت ارزیابی میکنند. یکی پشت کردن به پایگاه مذهب و دیگری تقویت جنبه مترقی حاکمیت سیاسی. روی آوردن باب به حکومت را نه به خاطر کسب جاه و مقام بلکه در جهت تقویت مبرم ترین ضرورت تاریخی میدانند.

"بابیت نفی هرآنچه در جامعه ایرانی منفی بود را بر پرچم خود نوشت. درهرطبقه و قشری جاذب همه پتانسیل مترقی موجود گشت و از گندم پاک کن اصفهانی تا شاهزادگان قاجار و از مجتهدان تا جمعی از طلبگان به بحران هویت دچار آمده را بخود جلب نمود. در این راه توجه خاصی به قشر ویژه ای نداشت و بدین سبب نیز باید این جنبش را از نظر فلسفه سیاسی مدرن اولین جنبش ملی ایران ارزیابی نمود." (۲۷)

نقشی که قره العین در بیداری ایرانیان و احقاق حقوق زنان ایفا کرده خود بحثی است جداگانه. زمانی ظاهره برای زنان حق آزادی سخن گفتن و مشارکت در زندگی را خواست که حتی زنان دربار در پشت دیوارهای بلند در حرمسراها محبوس بودند. اگرچه در آن زمان صاحبان این تفکر به خاک و خون کشیده شدند و برای مدتی از پویایی بازماندند اما به ضرورت تاریخ امروز در کشور اسلامی ایران می بینیم که دهها زن استاد دانشگاه، نماینده مجلس و در پست های مهم مشغول کار هستند. اگر به اعتراض آقای خمینی نسبت به آزادی زنان در زمان شاه توجه کنیم باید ببینیم چه اتفاقی افتاد که امروزه زنان دارای این حقوق هستند. آیا چیزی جز ضرورت تاریخی است؟ اگر ۱۶۰ سال قبل جامعه ایران آزادی زنان را به رسمیت می شناخت آن چنان تحولی در جامعه بوجود میآورد که امکان هرگونه زورگویی به زنان را از زورگویان می گرفت. آنها نیکه سد این پیشرفت شدند باید در برابر نسل های آینده و تاریخ ایران جوابگو باشند.

جنبش بابیه در زمان کوتاهی موفق شد که بخش بزرگی از جامعه را به طرف خود جلب کند و می رفت که پایگاه نیروی مذهب را ناکارآمد کند و راه را برای آزادی باز کند. متأسفانه با مرگ محمد شاه و روی کار آمدن ناصرالدین شاه روحانیون شیعه موفق شدند که جنبش بابیه را رو در روی دربار قرار دهند که منجر به قیام های مازندران، زنجان و نیریز شد. این درگیری ها به خواست روحانیت به بابیان تحمیل شد و آنها را ناخواسته رو در روی قدرت حاکم قرار داد. این بخش از بحث از این نظر حائز اهمیت است تا بدانیم که چرا بهائیان در انقلاب مشروطه عملاً شرکت نکردند.

## VI. نگاهی به رویارویی دولت با جنبش بابیه

در ابتدا مختصراً به وقایع مازندران و قلعه شیخ طبرسی می پردازیم. حقایق الاخبار می نویسد:

"ملاحسین نیز از شاه‌رود و بسطام به مازندران رسید، به اغوا و افساد اشتغال ورزید. در ایامی معدود قریب به سیصد نفر بطریقه آن ملاعین رهسپر شدند. سعیدالعلماء و سایر فقهاء مازندرانی در مقام محافظت خود برآمده، کارگزاران دولت و عمال و سرکردگان ولایت را ازین فتنه و غوایت اطلاع دادند. چون از انحاء دولت در دفع و رفع ایشان مسامحتی رفت، آن گروه از بارفروش به سواد کوه شدند. بعد از آن که احتشام الدوله از مازندران عزیمت به طهران نمود مجدد به بارفروش مراجعت کردند. عباسقلی خان لاریجانی سیصد نفر تفنگچی با محمد بیک یاور را بدفع آن گروه شقاوت اثر فرستاد. حین ورود مقابله و مقاتله روی نمود چند تن از پیروان باب طریق سقر پیمود، و از لاریجانی نیز جمعی مجروح گردید.

جماعت بابیه کاروانسرای سرمیدان را محل اقامت و مانع آفت خود نمودند. خود عباسقلی خان به بارفروش آمد؛ طایفه ضالیه از خان بعهد و پیمان طالب خروج از مازندران شدند؛ عباسقلی خان رضا داد، آنان از بارفروش به علی آباد آمدند. خسرو بیک علی آبادی دل به اخذ اموال ایشان نهاد، راه عبور بر آنها بسته از طرفین مستعد مبارزت و مقاتلت شدند. خسرو بیک بدرجه شهادت رسید. ملاحسین از خروج مازندران نادم گردید. بمدفن شیخ طبرسی آمده رحل اقامت انداخت." (۲۸)

ازین گزارش کاملاً مشهود است که جماعت بابیه قصد جنگ و رویا رویی با دولت را ندارند ولی چون علما و درآس آنها سعیدالعلماء از اقبال مردم به آنها نگران موقعیت خویش است ناپودی آنها را خواستار است. گروه بابیان با حمله ناجوانمردانه ای که به آنها میشود و عده ای از آنها را می کشند، باز با این وجود قصد درگیری ندارند و تنها خواست آنها عبور از مازندران است ولی راه را بر آنها می بندند. عده ای را به قتل میرسانند و جماعت بابیه را مجبور به دفاع از جان خود میکنند. آنها از روی ضرورت به قلعه شیخ طبرسی پناه میبرند. در مدت جنگهای قلعه طبرسی چون لشگریان درجنگ موفقیتی بدست نمی آورند راه حیل و تزویر پیش می گیرند چنانچه حقایق الاخبار ناصری چنین می انگارد: "پس از تحریر امان نامه که درحقیقت نامه قتل ایشان بود حاجی محمد علی با ۲۱۴ نفر و تفنگهای مستعد و آماده با اسبیاف مسلول در یک سمت اردو نزول نموده آنشب را بسر رسانیده علی الصباح حاجی محمد علی با چند نفر از رؤسای آن ملاعین محبوس بقیه از زندگانی مأیوس شدند پس از انهدام قلعه امیرزاده به بارفروش آمد حاجی محمد علی و سایرآن ملاعین نیز در آنجا بار سفر بسوی سقر بستند." (۲۹) بابیان با وجود اینکه چندین بار موفق میشوند لشکر دولتیان را شکست بدهند به فکر تصرف منطقه ای نیستند و بعد از پیروزی در نبرد مجدداً به قلعه باز میگردند. این خود دلیل قاطعی است که بابیان نه سر جنگ با دولت دارند و نه قصد تصرف منطقه ای را در سر می پروراندند، بلکه اقدام آنها فقط جنبه دفاعی داشته است.

### واقعه زنجان

حقایق الاخبار چنین مینویسد:

"ملا محمد علی زنجان در سلک علما و فقها آن دیار روزگار می گذرانید چون مخالفتش با سایر علماء آن سامان بی پایان آمد ... طریقه بابیه را در وطن مألوف شایع گردانید متابعتش از درجه مات (صد) به الوف رسید (به هزار)، دولت حکم محکم به امیراصلانخان حاکم زنجان شرف صدور یافت که ملا محمد علی بابی را به دارالخلافه روانه دارد." چون ملا محمد علی تسلیم مأمورین

دولت نشد درمقابله با قوای دولتی "قریب به ۴۰ نفر از طرفین مقتول و مجروح گشت. روز دیگر قلعه چه ای در وسط شهر زنجان مسمی به قلعه علیمردان خان را جماعت بابیه متصرف و محکمه خود ساختند."

در اینجا هم بابیان را مجبور به قلعه بندی و دفاع از خود نمودند. دوران جنگ و جدالهای زنجان چندین ماه به طول انجامید که نتیجه آن صدها کشته از طرفین بود.

فقط به یک جمله از حقایق الاخبار اکتفا میشود تا ابعاد فاجعه حدوداً مشخص گردد. "روزانه دیگر صدنفر کم و بیش به ضرب نیزه پیچ راه دوزخ پیش گرفتند بقیه به انواع سیاسات و عقوبات به جانب درکات جهنم شتافتند." (۳۰)

این یکی دیگر از خدعه ها و نیرنگهایی بوده است که روحانیون موفق میشوند نهضت بابی را زمین گیر کنند.

در برابر این جنایات مورخین، روشنگران و سیاست مداران ایران کوچک ترین اعتراضی نکردند و جمله ای بر علیه این جنایات ننوشتند.

### واقعه نیریز

به نقل از حقایق الاخبار خورموجی: "سید یحیی دارابی پسر آقا سید جعفر دارابی ملقب به کشفی از جمله سادات و علماء عظام و از اجله ارباب فضل و کمال خلف ناخلفش عمده اصحاب ضلالی و توده رجال رجالی شد."

سید یحیی در نیریز تنها گناهی که داشت نظریات و عقائد سید باب را در بین مردم تبلیغ میکرد. نظر مورخ نامبرده همان نظر روحانیون نسبت به مردم است. "اهالی دهات که بالفطره کودن و پلیدند به این مزخرفات و ترهات گرویدند بر گردش جمع و پروانه آن شمع شدند." این است نظر دولتمردان قاچار نسبت به طبقه زحمتکش دهقان ایرانی.

برای دفع سید یحیی فیروز میرزا نصرت الدوله حکم محکم به عهده مهرعلیخان نوری نگاشت و او را مأمور این کارکرد. نامبرده بعد از ورود به نیریز خود را ضعیف تر از آن دانست که با سید یحیی به جنگ بپردازد. از اینرو مصطفی خان قراگوزلو با دو فوج سرباز و دو عراده توپ به یاری او فرستاده میشود. مصطفی خان که کهنه سپاهی و با حزم و آگاهی بود صرفه در محاربه ندید.

"دام حیله و تزویر گستراند. خدمت سید نیاز صادقانه و پیام مریدانه فرستاد اخلاص ورزید و طالب ملاقات سید گردید. سید این دمدمه و فسون را از مساعدت بخت یافت به ملاقات سرتیپ شتافت حین ورود بارسفر بسوی نار سقربربست." (۳۱)

به عبارت ساده تر با خدعه بابیان را فریفتند و چون به سوگند نیروهای دولتی اعتماد کردند اسلحه را گذاشتند و قصد صلح داشتند ولی نیروهای مذهبی و دولتی هدفی دیگر داشتند و هدف آنها نابودی دگراندیش بابی بود و برای دست یابی به این هدف از هیچ حیله ای روی گردان نبودند. با این حیله صدها بابی جان خود را از دست میدهند.

سوء قصد عده ای بابی به جان ناصرالدین شاه به فکر قصاص بعد از قتل عام های ناجوانمردانه بابیان در قلعه های یاد شده و تیرباران سید باب در تبریز چند نفری بابی به قصد قصاص خون باب طرح ناشیانه ای بر قتل ناصرالدین شاه میریزند.

همانطور که مشهوری مینویسد: "اقدام به ترور شاه باید به دوجت عملی منحرف از جنبش بابی ارزیابی گردد. یکی آنکه از خط مبارزه فرهنگی سیاسی بابیان بدور بود و به ستیزه جویی انتقام جویانه شیعه گری نزدیک و دیگر آنکه

این تیراندازی برخلاف جهت اصلی مبارزه بابیان بجای هدف گرفتن رهبری مذهبی شاه را هدف گرفت. " (۳۲)

بعد از این ترور نافرجام دربار و نیروهای دولتی کاملاً هم صدا با روحانیون بر قلع و قمع بابیان پرداختند. حاجب الدوله (قاتل امیرکبیر) مأمور دستگیری بابیان میشود. عده ای دستگیر میشوند با دستگیر شدگان چگونه رفتار میکنند و آنها را چگونه به قتل میرسانند در حقایق الاخبار ناصری چنین نگاشته میشود: "... و بقیه را بین الناس تقسیم نموده که عموم بندگان خدا از این فیض عظمی بی نصیب نباشند. ملا شیخعلی به علما و طلاب، سید حسن خراسانی به شاهزادگان ملازین العابدین یزدی به مستوفی الممالک و مستوفیان، ملاحسین خراسانی را نظام الملک و وزیر دول خارجه، میرزا عبدالوهاب شیرازی به بقیه اولاد صدر اعظم، ملا فتح الله قمی و ملا علی و آقا مهدی صحاف را حاجب الدوله و فراشان، شیخ عباس طهرانی به امرا و خوانین محمد باقر نجف آبادی پیشخدمتان پادشاهی، محمد تقی شیرازی به امیرآخور و عملة اصطبل، محمد نجف آبادی به ایشیک آقاسی باشی و سایر عملة اسلام، میرزا محمد نیریزی به کشیکچی باشی و یوزباشیان و غلام پیشخدمتان، محمد علی نجف آبادی را خمپاره چیان، سید حسین یزدی را آجودانباشی و میران پنجه و سرتیپان، میرزا نبی دماوندی را معلمان و متعلمان مدرسه دارالفنون، میرزا رفیع مازندرانی را سواره نظام، میرزا محمود قزوینی به زنبورک چیان، حسین میلانی به سرپازان، عبدالکریم قزوینی را توپچیان، لطفعلی شیرازی را شاطران، نجف خمسه ای را کسبه شهر، حاجی میرزا جانی تاجر کاشی را ملک التجار و تاجران، حسن خمسه را ناظر و مطبخیان و شربت داران، محمد باقر قهپایه را آقایان قاجار، هریک از نامبردگان را جماعت مجاهدان فی سبیل الله قرابة الی الله و طلباً لمرضاته، به انواع سیاسات و عقوبات به دار بوار و خسار فرستادند. صادق زنجانی که ملتزمین رکاب به قتلش پرداختند، جسد پلیدش را پاره پاره در دروازه های شهر زینت قناره نمودند. حاجی سلیمان خان تبریزی که کاشانه اش آشیانه فساد انگیزی بود با قاسم تبریزی که مدعی نیابت سید یحیی بود، بعد از آن که اعضای ایشان به واسطه شمعهای افروخته مهبط انوار گردید، هریک به چهارپاره بردار شدند. قره العین که در خانه محمود خان کلانتر جای داشت در درکات سقر منزل گزین آمد. و ملا شیخعلی را نعم القرین، یفعل الله بالظالمین. " (۳۳)

هدف درباریان از این عمل شریک کردن کلیه اقشار جامعه در خون بابیان بوده است. عمل ننگین معلمان دارالفنون به صورت لکه ننگی بردامن فرهنگ ایران خواهد ماند.

جنبش بابیه که از سال ۱۸۴۴ موفق شده بود نهضتی در ایران بوجود بیاورد در سال ۱۸۵۳ از پیش رفت بازماند.

روحانیون شیعه موفق شدند با رو در رو قرار دادن جنبش بابی با دولت آن را متوقف کنند و به هدف خود برسند. این درسی بود که جنبش بابی از تاریخ آموخت. در انقلاب مشروطه روحانیون باز به فکر رو در رو قرار دادن بهائیان با دولت بودند تا هم بتوانند بهائیان را قلع و قمع کنند و هم مشروطه را مطابق میل خود به مشروعه تبدیل کنند و مانع بوجود آمدن حکومت قانون شوند. این مسئله بحث ما در بخش بعدی این مقاله است.

## VII. بهائیان و انقلاب مشروطه

چگونگی نقش بهائیان در انقلاب مشروطه را از دو دید مختلف مورد بررسی قرار میدهیم. میدانیم که هر انقلابی برای آنکه به نتیجه مطلوب برسد و به بی



راه کشانده نشود، اجباراً باید دومرحله را پشت سر بگذارد. مرحله اول تهیه پیش زمینه های فکری و آماده کردن افکار جامعه برای قبول حقانیت یک تغییر بنیادی. مرحله دوم اقدام عملی برای درهم کوبیدن سیستم قبلی و ایجاد سیستمی نوین بر خرابه های سیستم کهن. اگر این دومرحله را در انقلاب مشروطه مورد نظر قرار دهیم، بابیان و بهائیان در آماده کردن افکار عمومی جامعه ایران برای تغییرات بنیادی درکشور نقش عمده داشتند. اما در مرحله دوم که کوبیدن نظام کهن بود عملاً شرکت نکردند. بهائیان نه در اعتصابات و تظاهرات نقشی داشتند و نه در قیام مسلحانه اقدامی کردند. چرا بهائیان که از نظر فکری از طرفداران جدی حکومت قانون بودند در انقلاب شرکت نکردند، ابتدا مورد بحث قرار میدهم.

همانطور که قبلاً اشاره شد استبداد حاکم بر ایران مشروعیت خود را از تکیه به باورهای مذهبی مردم گرفته بود. و چون نماینده باورهای مذهبی مردم روحانیون شیعه بودند، بدین ترتیب یکی از دوپایه استبداد درکنار درباریان، روحانیون بودند. روحانیون شیعه که با رو در رو قرار دادن بابیان با دربار موفق شده بودند از طرفی موجبات قلع و قمع بابیان را فراهم کنند و از طرف دیگر قدرت خود را تحکیم کنند، این بار با دشمن جدیدی روبرو بودند و آن دشمن جامعه ایرانی بود که از ظلم دستگاه حکومت و صدور احکام ضد و نقیض روحانیون به جان آمده بود. روحانیون این بار هم با تجربه موفقی که از مبارزه با بابیان بدست آورده بودند، سعی داشتند که مردم را بر علیه طرفداران مشروطه بشورانند و به هدف نهایی که حفظ پایه های قدرت خود بود برسند. آنها که از عمق تعصب مذهبی جامعه ایران آگاه بودند با استفاده از این حربه قصد وابسته نشان دادن مشروطه خواهان به بهائیان را داشتند. آنها مشروطه خواهان را بهائیان و بابیان و ملحدین معرفی میکردند که قصد نابودی شریعت را دارند. اما اینبار تیر روحانیت به سنگ میخورد و نقشه آنها نقش پرآب میشود. چون این بار رهبری جامعه بهائی بعهدده شخصی است که مهدی بامداد درباره او چنین می نویسد: "عباس افندی مردی بوده است بسیار زرنگ، زیرک، باهوش، سانس، مطلع، باگذشت، مردم شناس و مردم دار." (۳۴)

سرنوشت تلخ جنبش بابی و رویارویی با دولت در برابر چشم عباس افندی قرار داشته بدین جهت طبیعی است که بهائیان را از دخالت عملی در انقلاب مشروطه منع کند. عباس افندی درنامه های خود مکرراً بهائیان را از دخالت در انقلاب منع میکند. او مینویسد: "اگر اینطور نمی نوشتم احباً را قتل عام و مشروطیت هم جاری نمی شد." برای روشن شدن این مطلب مختصراً به ابتکارات روحانیون شیعه در وابسته کردن انقلاب مشروطه به بهائیان می پردازیم.

عبدالبهها با دوران سرکوب شدید بابیان و دیرتر بهائیان به علت قصد ترور ناصرالدین شاه و فاجعه ای که بیار آمد کاملاً آشنا بود. از این رو وی به درستی تشخیص داده بود که هرگونه دخالت عملی از طرف بهائیان در انقلاب مشروطه آب به آسیاب آن بخش از روحانیت ریختن است که با مشروطه مخالف بودند و سعی میکردند که مردم و دربار را از دخالت بهائیان در آن نهضت (آن روز فقط کلمه بابی مطرح بود) بترسانند و می گفتند که مشروطه کار بهائیان و مشروطه خواهان بهائیان هستند.

اگر بهائیان به نفع مشروطه فعالیت میکردند روحانیون موفق میشدند که مردم را بر علیه مشروطه و مشروطه خواهان تحریک کنند. بدین ترتیب هم مشروطه ضرر میدید و هم مشروطه خواهان. با وجود اینکه بهائیان هیچ گونه دخالتی در انقلاب مشروطه نداشتند روحانیون سعی در نشان دادن دخالت آنها داشته اند تا

بتوانند از احساسات مذهبی مردم سوءاستفاده کنند. شیخ فضل الله نوری از روحانیون ضد مشروطه در لوایح خود چنین مینویسد:

"برای العین همه دیدیم می بینم که از بدو افتتاح این مجلس جماعت لاقید لایبالی لامذهب از کسانی که سابقاً معروف بابایی بودن بوده اند و کسانی که منکر شریعت و معتقد به طبیعت هستند همه در حرکت آمده و به چرخ افتاده اند."

شیخ فضل الله ادامه میدهد: "و دیگر روزنامه ها و شب نامه ها پیدا شد اکثر مشتمل بر سبّ علماء اعلام و طعن در احکام اسلام و اینکه باید در این شریعت تصرفات کرد و فروعی را از آن تغییر داده تبدیل باحسن و انسب نمود و آن قوانینی که بمقتضای یکهزار و سیصد سال پیش قرار داده شده است باید همه را با اوضاع و احوال و مقتضیات امروز مطابق ساخت از قبیل اباحه مسکرات و اشاعه فاحشه خانه ها و افتتاح مدارس تربیت نسوان و دبستان دوشیزگان و صرف وجوه روضه خوانی و وجوه زیارت مشاهد مقدسه در ایجاد کارخانه جات و در تسویه طرق و شوارع و در احداث راههای آهن. اینکه مردم بی تربیت ایران سالی بیست کرور تومان میبرند و قدری آب می آورند که زمزم است و قدری خاک که تربت است و اینکه اگر این مردم وحشی و بربری نبودند اینهمه گوسفند و گاو و اشتر درعید قربان نمیکشند و قیمت آن را صرف پل سازی و راه سازی میکردند و اینکه تمام ملل روی زمین باید در حقوق مساوی بوده ذمی و مسلم خونشان متکافو باشد و با همدیگر درآمیزند و بیکدیگر زن بدهند و زن بگیرند (زنده باد مساوات)".

البته اباحه مسکرات و اشاعه فاحشه خانه ها که شیخ فضل الله قید میکند از تراوشات مغز خود ایشان است و ربطی به بهانیان و یا مشروطه خواهان ندارد. اما در باره سایر مسائلی که شیخ به آنها حمله میکند همان دستورات و تعالیم روشنگرانه باب است از قبیل ایجاد مدارس، ساختن کارخانجات، احداث راه ها، ممنوع بودن تجارت با سنگ و چوب و خاک بقاع متبرکه که به مذاق شیخ خوش نیامده چون یکی از منابع درآمد او را مسدود میساخته است. آنچه بیشتر از همه شیخ را خشمگین ساخته است اعتقاد بهانیان به مساوی بودن حقوق همه ملل و کافر ندانستن غیرمسلمین و آمیزش با آنها و نجس ندانستن آنها بوده است.

شیخ فضل الله ادامه میدهد: "سالها است که دو دسته اخیر از اینها در ایران پیدا شده و مثل شیطان مشغول وسوسه و راهزنی و فریبندگی عوام اضل من الانعام هستند یکی فرقه بابیه است و دیگری طبیعیه. این دو فرقه لفظاً مختلف و لباً متفق هستند و مقصد صمیمی آنها نسبت به مملکت ایران دو امر عظیم است یکی تغییر مذهب و دیگری تبدیل سلطنت." (۳۵)

یحیی دولت آبادی مخالف بهانیان چنین مینویسد:

"سید محمد یزدی و امثال او از مخالفان مشروطه از قول بابیها کاغذ مینویسند از مشروطه تمجید میکنند و آن نوشته جات را در حضرت عبدالعظیم منتشر ساخته از آنجا بشهر تهران آورده شهرت میدهند که مشروطه خواهان نوشته اند و هریک آنها از هرگونه تشبث برای بدنام ساختن آزادی خواهان دریغ نمی دارند." (۳۶)

روحانیون که از هم کاری دولت در قلع و قمع بابی ها در دوران ناصرالدین شاه تجربه بسیار خوبی بدست آورده بودند، سعی میکردند که در انقلاب مشروطه هم با همین نیرنگ شاه و مردم عادی را بر علیه مشروطه به شورانند.

محمد علی شاه بعد از مشاوره با مستبدین تلگرافی به ملا محمد کاظم خراسانی مرجع بزرگ جهان تشیع در آن دوران میزند و علت به توپ بستن مجلس را وجود بابیان در آن جمع مینامند. اگر موفق به جلب نظر روحانی نامبرده میشدند به

هدف خود میرسیدند و حداقل برای مدتی کار مشروطه را متوقف میکردند. بخشی از متن تلگراف چنین است:

"آزادی را که از لوازم استقرار مشروطیت بود جمعی از مفسدین وسیله پیشرفت اغراض باطنیه و خیالات فاسده خود که مباین و منافی با اساس شرع مقدس اسلام بود قرار داده در ذهن عوام نوع دیگر رسوخ دادند... انجمن بایبیه تشکیل داده و گفتگوی آزادی این طایفه را به میان آوردند. دیدیم نزدیک است در اساس شرع مقدس نبوی رخنه انداخته." (۳۷)

البته چون ملا کاظم خراسانی به مسئله آگاهی داشته فریب این مطلب را نمی خورد و در جواب آنها مینویسد با این کار شما کشور را خراب کردید و پای اجانب را به ایران باز کردید اگر بابیان مقصر بودند جرم آنها "بوزارت عدلیه ارجاع و بعد از ثبوت شرعاً بر وفق قوانین مشروطیت اسهل مایکون و موجب استحکام اتحاد دین و دولت بود گرفتار شدن آن صاحب اعلانات کفریه که از لسان بایبیه منتشر می نمودند به عرض اقدس نرسیده؟" (۳۸)

اشاره ملا کاظم به همان اعلامیه هائی است که از قول بابیان (بهائیان) در ایران انتشار میدادند.

ملک زاده در تاریخ انقلاب مشروطیت ایران خاطرات یک افسر روسی را چنین شرح میدهد: "یکی از صاحبمنصبان روسی شیکف نام در خاطرات خود می نویسد که من آن شب در میان آن جماعت بودم، منظره ای دیدم که در دنیا سابقه نداشته است، بیش از ده هزار نفر که اکثر آنها مست بودند و عربده می کشیدند جامه های شراب و عرق را پر کرده به سلامتی سبیل مردانه محمد علیشاه سر می کشیدند و به مشروطه طلبان فحش می دادند.

یکی از سیدها که عمامت بزرگی برسر داشت و از وضعش معلوم بود موقعیت مهمی در میان آن جماعت دارد درحالیکه جام شرابی در دست داشت روی صندلی ایستاد و گفت ای مسلمانان بخدا قسم که من تا بحال از این مایع کثیف نخورده ام ولی امشب به کوری چشم بابیها و بی دینها و دشمنان اسلام و به سلامتی پادشاه اسلام پناه این جام را سر می کشم و فردا همین جام را از خون مشروطه طلبان پر کرده خواهم نوشید." (۳۹)

با توجه به مطالب ذکر شده می بینیم که عبدالبها با چه تیزبینی و شناختی مانع به ثمر نشستن اهداف آن عده ای میشود که هم قصد داشتند مشروطه و حکومت قانون را از بین ببرند تا خود کما فی السابق حاکم باشند و هم مخالفین خود که بهائیان باشند از سر راه بردارند.

بدین ترتیب عبدالبها هم به جامعه بهائی خدمت کرده است و از کشت و کشتار مجدد آنها جلوگیری کرده و هم اسلحه را از دست مخالفین مشروطه گرفته و آنها را خلع سلاح کرده است. با توجه به مطالب ذکر شده مشخص میشود که بهائیان به درستی و به حق عملاً در انقلاب مشروطه شرکت نکردند. نقش بابیان و بهائیان در انقلاب مشروطه روشنگری بوده است.

هیچ انقلابی که پایه و زمینه فکری نداشته باشد نمی تواند گامی در راه آزادی بردارد. از دل خشونت و جنگ غول استبداد زائیده میشود که به مراتب وحشتناک تر و خطرناک تر از آن سیستمی است که برای از بین بردن آن انقلاب شده است. اگر زمینه های فکری و سازمانهای مدافع آزادی با تفکر آزادی خواهی واقعی بوجود نیامده باشند، هر انتقال قدرتی چیزی جز دست به دست شدن استبداد از گروهی به گروهی دیگر ببار نخواهد آورد.

نقش بابیان و بهائیان در انقلاب مشروطه بوجود آوردن تفکر آزادی خواهی و تأسیس سازمانهای حافظ آزادی بوده است نه دست به دست کردن قدرت از

گروهی به گروه دیگر. در بخش آینده به نقش روشنگری بهائیان در جامعه می پردازیم.

## VIII. نقش روشنگری بهائیان در انقلاب مشروطه

به نقش روشنگری بابیان و فراهم نمودن زمینه فکری آزادی و رهائی از ستم را در بخش های قبلی اشاره کردیم. در این بخش باجمال نقش بهائیان را مورد بحث قرار می دهیم. این بحث را ما از دو دیدگاه پی می گیریم. یکی تفکرات بهائیان و دیگری منش و یا کردار بهائیان.

بهائیان همیشه مورد اعتراض جامعه ایران هستند که چرا در مسائل سیاسی شرکت نمی کنند درحالی که همه گروه های اجتماعی به نوعی درسیاست دخالت میکنند. برخلاف این نظریه ما معتقدیم که بهائیان در سیاست دخالت میکنند و چگونگی دخالت آنها را شرح می دهیم. فرق است بین دین سیاسی و سیاست دینی. در حکومتی که مبنی بر دین سیاسی باشد حاکمین دین خود را سیاسی میکنند و در حقیقت دین را در خدمت سیاست و قدرت قرار میدهند و از باورهای مذهبی مردم جهت تأمین منافع خود استفاده میکنند. اما چون سیاست و دخالت در امور اجتماعی به قول معروف سوخت و سوز دارد آنکه در این ماجرا ضرر می بیند دین و باورهای دینی است. آنهاییکه دین خود را سیاسی میکنند در واقع نه تنها که خدمتی به دین و اعتقادات مردم نمی کنند بلکه به باورهای دینی مؤمنین جفا میکنند. نمونه بارز این مسئله دخالت روحانیون ایران درسیاست و معرفی کردن اسلام به نام دین سیاسی است که امروزه نتایج آن را در بی اعتقادی مردم به دین می بینیم. امروزه خوشبختانه شاهد آن هستیم که حداقل بخشی از روشنفکران دینی به این نتیجه رسیده اند که درحکومت نباید امتیاز ویژه ای به دینداران یا مفسرین دین داد بعلاوه "دینداران حق ندارند قوانین را بطور ابدی از دین استخراج کنند. اگر اکثریت جامعه خواهان چنین قانونی نباشد ما حق نداریم آن را به جامعه تحمیل کنیم." (۴۰)

این سخنی است که بهاءالله بیش از ۱۰۰ سال قبل زده است: سیاست دینی می تواند جامعه را از گزند خطرات اجتماعی حفظ کند. اخلاقیات دینی بازدارنده انسانها از اعمال خلاف شئون انسانی است. البته ناگفته معلوم است که نظر ما در این زمینه شریعت و امر و نهی درکار مردمان و تعیین تکلیف برای آنها نیست بلکه اخلاقیات دینی است که مردم را به نیکوکاری، عدالت، بردباری، صداقت و امانت دعوت میکند.

بدین ترتیب بهائیان و اعتقاد بهائیت را باید در سیاست دینی مورد مطالعه قرار داد نه دین سیاسی. بهائیان هم در سیاست دخالت کرده اند اما راه دیگری را برگزیده اند و آن دینی کردن سیاست بوده است. اگر سیاست دینی باشد بسیاری از خطاها و جنایات اصولاً امکان بروز پیدا نمی کنند. بهاءالله اداره جامعه را به دست منتخبین جامعه توصیه میکند. "امور ملت معلق است برجال بیت عدل." (۴۱) رجال بیت عدل منتخبین مردم هستند. بهاءالله میگوید: "این ظهور از برای اجرای حدودات ظاهره نیامده ... بلکه لاجل ظهورات کمالیه در انفس انسانیه ...". (۴۲) البته این درست نقطه مقابل تفکرات روحانیون شیعه است.

متفکرین انقلاب مشروطه همگی قصد داشته اند که با تعبیر و تفسیرهای اسلامی راهی به آزادی باز کنند. نازانی این تفکر امروزه دیگر بعد از وقایع ایران نباید برکسی پوشیده باشد. روشنفکران ایرانی با پرده پوشی از علل عقب ماندگی ایران نتوانستند راه چاره ای برای بیرون آمدن از چنبره استبداد پیدا کنند.

آنهاست که علت اصلی نازائی فکری جامعه ایران را می‌شناسند و بهر دلیل و علتی نمی‌خواهند علناً راجع به آن صحبت کنند، قاعدتاً نباید از طرف مردم ایران به جد گرفته شوند. به رمز و کنایه سخن گفتن و از بیان حقایق خودداری کردن و آنرا تقیه برای حفظ جان و مال نامیدن مشکلی را حل نمی‌کند.

باب و بهاءالله روشن سخن گفته اند و علل عقب ماندگی و اسارت فکری جامعه را نشانه گرفته اند و با هرچه که بوی استبداد میداده است مخالفت کرده اند. آنها برعکس روحانیون شیعه مردم را صاحب عقل و خرد میدانند و معتقد هستند که خود باید سرنوشت خود را بدست خود رقم بزنند و منتظر منجی و رهبر و پیشوا و مرجع تقلید نباشند. تازمانیکه جامعه به این رشد فکری نرسد هرگونه تلاشی برای آزادی راه به ناکجا آباد خواهد بود.

بدین ترتیب بهائیان رسالت خود را در تنزیه جامعه میدانند نه در امر و نهی و آنچه روحانیون شیعه به نام امر به معروف و نهی از منکر مینامند.

همانطور که باب برای بازکردن راه آزادی قدرت روحانیون متعصب و مستبد را نشانه گرفت بهاءالله هم بخوبی میدانسته است که تازمانیکه عده ای مستبد و تمامیت خواه به نام روحانی در جامعه حرف آخر را بزنند، هیچ گاه جامعه از قید و بند اسارت استبداد آزاد نخواهد شد. در جامعه ای که روحانیون نسبت به مردم دارای امتیازاتی باشند هیچ گاه آزادی نهادینه نخواهد شد. از این جهت است که بهائیان روحانی ندارند و برای اجرای دستورات دینی وجود روحانی را لازم نمی‌دانند. بهاءالله راه برون رفتن از استبداد را محدود کردن قدرت روحانیون و ترک تعصبات در کلیه زمینه ها میداند. با نگاهی به آثار او این مسئله روشن میشود. بهاءالله چه گفته است که میتواند در راه آزادی مفید باشد؟ بهاءالله برخی از قوانین اسلامی از قبیل مجازنبودن ازدواج با پیروان سایر ادیان، برده داری، دست بوسی از بزرگان که آن را خلاف شأن انسانی میدانسته، نسخ میکند و احکامی را وضع میکند که تا آن زمان در اسلام ممنوع بوده است. از قبیل ازدواج با سایر ملل، تساوی حقوق زن و مرد، دوستی و معاشرت با پیروان سایر ادیان، مذاهب و مکاتب فکری، محترم دانستن موسیقی و موسیقی دانان، نا روا بودن تقیه، امر به صداقت و راستگویی، ضروری نبودن زیارت قبور و صرف مخارج آن در راه بهبود وضع جامعه، احتراز از تعصبات وطنی، مذهبی، نژادی و غیره را توصیه میکند. اینها نمونه ای از دستورات بهاءالله است که به مذاق روحانیون خوش نمی‌آمده است. در زیر نگاهی بتعالیم دیگری از بهاءالله میاندازیم.

بشارات از صفحه ۱۹-۱۴، بشارات ۱۳:

مربی عالم عدل است. لسان را به سب و لعن احدی میالانید. آنچه دارید بنمائید اگر مقبول افتد مقصود حاصل والا تعرض باطل.

طرازات از صفحه ۱۹-۱۷:

عبادی که بر تربیت عالم و تهذیب نفوس امم قیام نموده اند، ایشانند ساقیان کوثر دانائی. معاشرت با ادیان است بروج و ریحان... چه که معاشرت سبب اتحاد و اتفاق بوده و هست و اتحاد و اتفاق سبب نظام عالم و حیات امم است. امانت باب اعظم است از برای راحت و اطمینان خلق. دانائی از نعمت های بزرگ الهی است. تحصیل آن برکل لازم.

تجلیات، صفحه ۲۸:

علم به منزله جناح است از برای وجود... تحصیلش برکل لازم. درکلمات فردوسیة راجع به خرد میگوید: (ورق ۵، صفحه ۳۶)

عطیه کبری و نعمت عظمی در رتبه اولی خرد بوده و هست. اوست حافظ وجود و معین و ناصر او ... اوست دانا و معلم اول در دبستان وجود و اوست راه نما.

میدانیم که پایه اصلی روشنگری خرد است. با توجه به اهمیتی که بهاءالله برای خرد قائل است میتوان تصور نمود که مسئله روشنگری چه اهمیتی برای رسیدن به آزادی در جامعه دارد.

باز می گوید (ورق ۶):

سراج عباد داد است او را به پادهای مخالف ظلم و اعنساف خاموش منمائید و مقصود از آن ظهور اتحاد است بین عباد.

(ورق ۷، صفحه ۳۷)

ای دانایان امم از پیگانگی چشم بردارید و به یگانگی ناظر باشید و پاسبایی که سبب راحت و آسایش عموم اهل عالم است تمسک جوئید. این یک شبر(وجب) عالم یک وطن و یک مقام است از افتخار که سبب اختلاف است بگذرید و به آنچه علت اتفاق است توجه نمائید.

این بود مختصری از اخلاقیات بهائی.

مشهوری مینویسد: بهاءالله پیش از ۴۰ سال پیش از انقلاب مشروطه در سال ۱۲۸۶ قمری ظهور انقلاب و برقراری حاکمیت مردم را اجتناب ناپذیر دانسته و همین برای رهبری ارتجاع ایران کافی بود که دشمنی با آنرا توجیه نماید.

" حاجی شیخ فضل الله نوری ... درمیدان توپخانه طهران برمنبر رفته، مشروطه خواهان و احرار (آزادیخواهان) را بابی و بهائی خواند و کتاب اقدس را که مرجع اهل بهاء (بهائیان) است بوسیله ای جسته برسر منبر گشود و این آیه را قرانت نمود. (ان یا ارض الطاء سوف تنقلب فیک الامور و یحکم علیک جمهورالناس) پس اقدس را بست و قرآن را گشود و قسم یاد نمود که اقدس کتاب بهائی و آیه مذکوره در او است و معنی اینستکه: (ای زمین طهران، زود باشد که در تو امور منقلب گردد و حکم جمهور (مردم) جاری شود.) بعد از آن گفت، باین دلیل بهائیان مشروطه خواهند و سعی می کنند که حکم جمهور یا مشروطه در طهران جاری و امور سلطنت و حکومت ایران منقلب شود...".

در اهمیت مقام زن نگاهی به تعالیم بهاءالله میاندازیم:

در بین بهائیان چند زنی و متعه که دربین امت شیعه متداول بود شدیداً ممنوع میدانستند. زنان بهائی برای اولین بار تشکیل انجمن زنان به نام ترقی نسوان را پایه ریزی کردند و درهر شهر و قصبه ای که بهائیان ساکن بودند چنین انجمن هائی تشکیل میدادند. در این انجمن ها زنان درباره امور مربوط به خود مشورت میکردند. روحانیون شیعه هزارسال کوشیده بودند به مردم به فهمانند که غیره مسلمان نجس است و سزاوار رفتار انسانی نیست. اینک یکباره بهائیان که اکثراً از بین شیعیان بودند با یهودی و زرتشتی مثل برادر معاشرت میکردند. این عمل برای روحانیون شیعه غیرقابل بخشش بود. "آقا عبدالرسول پسر استاد مهدی بنا را در ده بالا شهید کردند. در حالیکه اکثر علما گفتند که بابی بودن او ثابت نیست. ولی دونفر گفتند ما دیدیم که با زردشتیها برسر یک خوان طعام خورده. از آنها اجتناب نمی کرد و این حالت مخصوص بهائیان است." (۴۳)

عباس افندی بانوشتن ۲ رساله یکی رساله مدنییه در سال ۱۸۷۵ میلادی و دیگری به نام رساله سیاسیه ۱۸۹۳ به روشنی از تز جدائی دین و حکومت دفاع میکند (البته تا سالیان طولانی نام نویسنده نامعلوم بوده است.)

رساله مدنییه ۷ سال بعد از اینکه نوشته میشود برای اولین بار در بمبئی بدون ذکر نام نویسنده به نام اسرارالغیبیه لاسباب المدنییه چاپ میشود.

هما ناطق و فریدون آدمیت در اثر مشترک خودشان به نام «افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار» به این اثر اشاره میکنند و نظریات نویسنده را ستایش میکنند. رساله سیاسی در اوائل سلطنت مظفرالدین شاه هم در بمبی چاپ میشود. نظر هما ناطق و فریدون آدمیت نسبت به این رساله عیناً نقل میشود. "می نویسد: "عزت و سعادت هرملتی در آن است که از افق معارف" بدرخشد، همچنانکه "شرافت" آدمی در این است که در عالم امکان منشأ خیری گردد و به "آنچه باید و شاید قیام نماید." آن انعکاسی است از فلسفه ترقی و حرکت آدمی در جهت تعالی. او خواهان "تمدن و ترقی و آسایش و راحت اهالی ایران" است. آخر "تاکی در اسفل جهل به نکبت کبری چون امم متوحشه بسرپریم"؟ ایران که در ذهن او روزی شمع افروخته انجمن آفاق بود - بر اثر "کسالت و بطالت" امروزه به خاک سیاه نشسته. از اینرو حالا که آثار ترقی پروری ظاهرگشته و اولیای حکومت در فکر اصلاح کارها هستند، نویسنده مهر خاموشی را از زبان برگرفته عقاید خود را بیان میکند. ترقی در اقتباس مدنیت جدید است و راه مقصد "تربیت اسباب ترقی جمهور، و تکثیر مواد ثروت عموم، و توسعه دایره معارف، و تنظیم حکومت، و آزادی حقوق و امنیت جان و مال". هرچه خلاف آن معانی باشد مطرود است، سایر ملل نیز به همان نتیجه رسیده اند.

او که از معتقدان ترقی غربی است، گروه مخالفان و منفی بافان را سرزنش میکند: تا بحال گروهی بودند که دولت را به خرابی و فساد می شناختند و "متشکی بودند که چرا پادشاه ... در فکر خیر عموم و راحت و آسایش جمهور" نیست. اکنون همان کسان تقلید از فرنگ را نفی میکنند به دلیل اینکه "این قوانین بلاد کفر است". دسته ای دیگر ایران را می گیرند که اصلاح امور با شتاب انجام پذیر نیست. و جمعی برآنند که "باید تشبث به وسایلی نمود که اهل ایران خود ایجاد اصلاحات لازمه سیاسی و معارف عمومی و مدنیت تامه کامله نمایند، و لزوم اقتباس از سایر طوایف" را نمی پسندند.

به برخی از آن انتقادهای پاسخ میدهد: "کدام یک از قوانین فرنگی "مباین مقتضیات حسنه حالیه و منافی لوازم خیریه سیاسی ایران و مخالف صوالح مستحسنه و منافع جمهور است؟" آیا توسعه دایره معارف و تشدید ارکان فنون و علوم نافع و ترویج صنایع کامله از امور مضره است، زیرا که افراد هیئت اجتماعی را از حیث اسفل جهل باعلی افق دانش و فضل متصاعد می فرمایند، یا خود تأسیس قوانین عادلانه موافق احکام الهیه که کامل سعادت بشر است. "اعتراض مخالفان را از جهت "اقتباس از ملل سایر" هم وارد نمیداند. در این باره به احکام و احادیث استناد می جوید که تقلید از طوایف دیگر منع شرعی ندارد. "به عین عقل و تدبیر ملاحظه کنید ... اگر نفسی بگوید ما را همین آلات ناریه قدیمه موافق است و لزوم به استحصال اسلحه و آلاتی که در ممالک اجنبیه ایجاد شده نه - آیا این قول را هیچ طفلی به سمع قبول استماع نماید؟" آیا می توان از "کالسکه آتشی" صرف نظر کرد و بار تجارتي را با حیوانات حمل کرد بدلیل اینکه گذشتگان چنین میکردند؟ این قول تنها "دلیل بر جهل و نادانی" ماست، به همان اندازه که "جاهلیت مخرب بنیان مدنیت" است. دیگر اینکه اگر دیگران به اختراعی توفیق یافتند، از اختراع مجدد آن چه حاصل؟ کشتی بخار را می توان همانگونه ساخت که صنعتکاران اروپائی ساخته اند. بر همین سبب ایجاد صنعت جدید و راه سازی را تأکید می نماید. در ضمن تقلید کورانه را هم نمی پسندد - در اقتباس تأسیسات غربی آیین مشورت و مشارکت مردم را سودمند میداند.

دراخذ مؤسسات مدنی ایجاد "مخافل مشورت" و "مجالس عدل و حقانیت" را لازم می شمارد. منتخبان این مجالس باید آگاه از "اصول مستحسنه مقننه مرعیه، و عالم

بر قوانین ضبط و ربط مهام داخلیه، و روابط و ملاقات خارجیه و متفنن در فنون نافعۀ مدنیه و قانع به مداخل ملکی خود باشند."

به اهمیت تدوین و یک نواخت ساختن قواعد مدنی و جزایی نیز توجه میدهد. می نویسد: رأی علما و اجتهاد مجتهدان هرگز دریک دعوی حقوقی یکی نیست، و یکی حکم دیگری را نقض می کند. اما اگر "حکم قاطعی درمیان باشد" نظم محاکم قضائی برقرار می شود. پیشنهاد می کند که هیأتی از علما و مجتهدان معین شوند و به تنظیم و تألیف قوانین و احکام پردازند، و مجموعه آن قواعد را منتشر سازند، و همه جا برآن اساس حکم صادر گردد. تا رقابتهای شخصی علما سدی در راه اجرای عدالت و حقانیت نشود.

از جهت دیگر برای طبقه علما این مسئولیت را می شناسد که مردم را به کسب دانش و پیشرفت در امور دنیوی و شرکت در تجارت و صناعت ترغیب نمایند، و مردمان را از "بطالت" و تن پروری برحذر دارند چه کاهلی در امر معیشت و زندگی خلاف احکام الهی است. در این باره به عمل پیشوایان مذهب پروتستان اشاره ای دارد که از طریق تبلیغ دینی مردم را به کسب و کار و تأسیس مدارس مشوق بوده اند. از این بابت طبقه علمای اسلام را که در اشاعه کسب دانش قصور ورزیده اند ملامت می نماید. "نه هر عمامه دلیل زهد و علم است و نه هر کلاهی علت جهل".

اما نه اینکه نویسنده سرب سر دلپاخته مغرب زمین باشد، بلکه به کژی های مغربیان فی الجمله بیناست، خاصه از دستگاه جنگی اروپائیان نکوهش میکند. در یک قضیه یعنی در جنگ آلمان و فرانسه، نزدیک به ششصد هزار تن کشته شدند و هنوز هم در تکمیل رزم آرائی می کوشند. "شخص عاقل بصیر و عارف و خبیر تصدیق اینگونه امور ننماید. ایا طوایف و قبایلی که مغایر شیم حسنه انسانی، اینگونه امور موحشه درمابین ایشان جاری است - چگونه سزاوار است که ادعای تمدن حقیقی کامل تام نمایند". توسعه دستگاه جنگی چه حاصلی برای مدنیت دارد؟ "اهالی مسکین آنچه به عرق جبین پیدا کرده اند اکثرش را باید انفاق این راه کنند. و چقدر آلف از نفوس که صنایع نافع را ترک نموده، شب و روز به کمال همت در ایجاد آلت مضره جدیده که بیشتر از پیشتر سفک دماء اینای جنس است مشغول اند. و هر روز آلت حراقه ای" اختراع می کنند.

سخن نویسنده با این پیام بدیع پایان می پذیرد:

"ای پسران خاک، از تاریکی بیگانگی به روشنی خورشید یگانگی روی نمایند. اینست آن چیزی که مردان جهان را بیشتر از همه چیز بکار آید ... چون جهان را تاریکی فراگرفت دریای بخشش بجوش آمد و روشنائی هویدا کشت تا کردارها دیده شود ... ای مردمان گفتار را کردار باید، چه که گواه راستی کردار است ... راه آزادی باز شد، بشتابید و چشمه دانائی را از او بیاشامید". (۴۴)

عبداللبها مردم ایران را مخاطب قرار داده میگوید "ای اهل ایران چشم را بگشائید و گوشر را باز کنید و از تقلید نفوس متوهمه که سبب اعظم ضلالت و گمراهی و سفالت و نادانی انسان است مقدس گشته به حقیقت امور پی برید." او مردم را از تقلید منع میکند و به تحقیق در امور تشویق میکند. او میگوید "هم چنین لازم است که در جمیع بلاد ایران حتی قری و قصبات صغیره مکتبهای متعدده گشوده و اهالی از هر جهت تشویق و تحریص بر تعلیم قرانت و کتابت اطفال شوند. حتی عنداللزوم اجبار گردند." او ایجاد مدارس و تحصیل اجباری را توصیه میکند.

بابیان و سپس بهائیان کوشش فراوانی در راه محدود کردن قدرت روحانیون کرده اند. مشهوری مینویسد بهائیان با دفاع از جدائی دین و دولت و پشتیبانی از تحکیم پایگاه قدرت سیاسی به دولتمردان ایرانی نزدیک شده می کوشیدند به آنان در مقابل تفکرات و قدرت روحانیون اعتماد به نفس دهند - محور استدلال شان آن بود که



براستبداد حکومتی می توان به فشار مردمی غلبه نمود. اما تا زمانیکه کانون قدرت مذهبی از هر حرکتی در این جهت به نفع قدرت یابی خود استفاده میکند کوشش در این راه بی فایده است. (۴۵)

باید بدانیم که کم تر فردی از روشنگران و دولتمردان آن دوران شهادت طرح این مسئله را داشته اند، بلکه آنها همه قصد داشته اند که با اصلاح روحانیون و تفکرات دینی راهی به حل مشکلات ایران و آزادی و حکومت قانون بازکنند که در این زمینه موفق نبوده اند.

بهبانیان درباره دخالت دین در سیاست چنین می گویند:

"دین ابداً در امور سیاسی علاقه و مداخلی ندارد زیرا دین تعلق با روح و وجدان دارد و سیاست تعلق بجسم. لهذا رؤسای ادیان نباید در امور سیاسی مداخله نمایند، بلکه باید به تعدیل اخلاق ملت پردازند... اخلاق عمومی را خدمت کنند. احساسات روحانی بنفوس دهند. تعلیم علوم نمایند. و اما در امور سیاسی ابداً مداخلی ندارند." (۴۶)

بدین ترتیب وظیفه روحانیون را تحکیم اخلاقیات جامعه میداند نه دخالت در سیاست و تعیین تکلیف برای جامعه. در یک جمع بندی از بحث میتوان چنین نتیجه گرفت:

اولاً، چون بهانیان از نظر اعتقادی حق جنگ و ستیز نداشتند و انقلاب بدون جنگ و خون ریزی امکان پذیر نیست پس بهانیان نمی توانستند در قیام مسلحانه مشروطیت نقش داشته باشند.

دوماً، باید بدانیم که هر انقلابی بدون پشتوانه فکر فرهنگی به اعمال زور و خشونت کشانده خواهد شد و نتیجه مطلوب را به بار نخواهد آورد. بر اثر نبودن حاملین و پایه های تفکر آزادی خواهی در جامعه کار انقلاب فقط دست به دست شدن قدرت از مستبدی به مستبدی خون خوارتر و فاسدتر منجر خواهد شد.

سوماً، بایبان در رویارویی با دولت هزینه سنگینی پرداخته بودند و نتیجه آن قدرتمندتر شدن روحانیون شیعه شده بود. اگر بهانیان عملاً در انقلاب مشروطه شرکت میکردند هم جامعه بهائی ضرر میدید و هم مشروطه.

مشهوری به درستی مینویسد: "برای بهانیان روشن بود که دادن کوچکترین بهانه بدست "روحانیت" که در مقایسه با نیم قرن پیش به قدرت مالی و نیروی ضربتی عظیمی دست یافته بود، جز این نتیجه ای نداشت که سراسر ایران بار دیگر به خاک و خون کشیده شده، همان ائتلافی که در دوران سرکوب بایبان صورت گرفته بود، تحولات اجتماعی ایران را برای مدت نامعلومی عقب اندازد. از همه مهمتر جناح مترقی، اما متزلزل دربار، در کوران چنین بلوایی به نابودی کشانده می گشت، در حالیکه قدرت یافتن این جناح با توجه به رفم طلبی مظفرالدینشاه کانون امید کشور بود. مگر نه آنکه به صدارت رسیدن امین الدوله هر چند زودگذر بود، اما حاکی از آن نیز بود که با قرار گرفتن ایران در رابطه فزاینده با دیگر کشورها، مکانیسم پیشرفت جهانی، می توانست ایران را نیز بدنبال خود بکشد و در آینده ای دورتر وزنه را بسود نیروهای مترقی کشور تغییر دهد." (۴۷)

اگر چه روحانیون در ظاهر قدرت مند مینمودند اما بر اثر روشنگری های بابیه و بهانیان از طرفی و رفت و آمد خارجیان به ایران و ایرانیان به خارج، ایجاد مدارس و مطبوعات پایه های قدرت روحانیون متزلزل شده بود. بدون دلیل نبود که شیخ فضل الله به وجود روزنامه ها و مدارس سخت معترض است. او می گوید: "دیگر روزنامه ها و شب نامه ها پیدا شد. اکثر مشتمل بر سبب علماء اعلام". راجع به تأسیس مدارس دخترانه میگوید: "اشاعه فاحشه خانه ها و افتتاح مدارس تربیت نسوان و دبستان دوشیزگان". (۴۸)

در اینجا شیخ مدارس دخترانه و فاحشه خانه ها را همزاد یک دیگر مینامد و به وجود آنها سخت معترض است. شیخ فضل الله به درستی دریافته بود که بر اثر روشنگری و باسواد شدن مردم پایه های حکومت آنها فرو خواهد ریخت و روحانیون دریافت قدرت دیگر جایی نخواهند داشت. دولت آبادی مینویسد: " از این بپسند نفوذ روحانیت شیعه که پیش از یک قرن دوام کرده بود و به وجود حاج میرزا حسن شیرازی به اوج رفعت رسیده در جانشینان او اثرش رو به ضعف میگذارد. " (۴۹)

بهایان در این زمینه با ایجاد مدارس و تشویق به فراگیری علوم نقش ویژه ای داشته اند. به نظر مشهوری "وجود اقلیت مذهبی بهائی اهرم عظیمی را در اختیار حکومت سیاسی می گذارد تا با اعلام متساوی الحقوق بودن اهالی ایران قدمی اساسی در تحول امت به شهروندان بردارد. " (۵۰)

**چهارم** همانطور که قبلاً اشاره شده، روحانیت شیعه حکومت را حق خود میدانسته و کما فی السابق حق خود میداند و هر حاکمی غیر از روحانی را غاصب مینامد. با این تفکر روحانیت بین مردم و حکومت همیشه جدائی انداخته است. دولت خود را نماینده مردم نمی دانسته و مردم حکومت را به حق نمی دانسته اند. آقای خمینی میگوید: " این را که دیانت باید از سیاست جدا باشد و علمای اسلام در امور اجتماعی و سیاسی دخالت نکنند ... این را بی دین ها می گویند. " (۵۱)

در برابر این تفکر بهائیان به دنبال آشتی بین ملت و حکومت هستند و جدائی دین از سیاست.

**پنجم** عبدالبهادر رساله ای که بدون ذکر نام خود به نام رساله سیاسییه نوشته چنین می گوید:

"قوه سیاسییه متعلق بعالم جسمانی ... و سبب محافظه جان و مال و ناموس بشری ... مرکز رتق و فتق این قوا سیاسییه و محور دایره این موهبت ریانییه، خسروان عادل و امتای کامل و وزرای عاقل هستند. "

"مربی ثانی عالم انسانی قوه قدسیه روحانیه - انبیای الهی و نفوس رحمانی و علمای ربانی" بنیان این وظایف مقدسه بر امور روحانی رحمانی و حقائق وجدانی است. تعلق به شئون جسمانی و امور سیاسی و شئون دنیوی نداشته. " (۵۲)

در اینجا تأکید بر جدائی دین از سیاست میکند و وظیفه علما را تنزیه جامعه میداند نه دخالت در امور سیاسی. او ادامه میدهد "هروقت علمای دین مبین و ارکان شرع متین در عالم سیاسی مداخلی جستند و رأی زدند و تدبیری نمودند ... نائره فساد پرافروخت ... " (۵۳)

اشاره به دخالت علما در سیاست در اواخر دوره صفویه و اشغال ایران بدست افغانان و مرتبه دیگر دخالت آنها در سیاست دوران فتح علیشاه و جدائی بخشی از ایران. بدین جهت طالب جدائی دین از سیاست است. روحانیون باید به وظایف روحانی خود بپردازند و سیاست را به سیاست مداران واگذارند و معتقد هستند که باید دولت و ملت مانند شهد و شیر آمیخته گردند. " و دین مداخلی در سیاست ندارد، تا زمانی که مردم خود تعیین کننده سرنوشت خود نباشند و نتوانند منتخبین خود را تعیین کنند هیچ جامعه ای و هیچ گاه راه به آزادی نخواهند برد. بهائیان معتقد بوده اند که سرنوشت مردم باید به دست قانون و منتخبین مردم باشد نه عده ای که خود را روحانی صاحب عقل و شعور بدانند و همه مردم را عوام کالانعام نادان صغیر و مهجور بنامند. و هر آنچه که خود صلاح بدانند، در حق مردم روا دارند. بهائیان اعتقاد دارند که قدرت حکومت از طرف مردم به دولت داده میشود و دولت در برابر مردم مسنول است. اجازه حکومت حاکم از ملت است و نه از اجازه یک ملا یا مجتهد. **ششم** زمینه دیگری که بهائیان به روشنگری در ایران دست زده اند ممنوع بودن تقیه است. میدانیم که بهائیان در تحت هیچ شرایطی از اعتقادات خود دست بر نمی دارند و

تقیه را حرام میدانند. درحالیکه روحانیون شیعه اهمیت خاصی برای تقیه قائل هستند. تقیه عدم صداقت و راستی و تعمیم دهنده دورویی، نیرنگ و خدعه است. تقیه رفتاری دوگانه از طرف مردم نسبت به حکومت و حکومت نسبت به مردم را ترویج میکند که نتیجه آن بی قیدی به مسئولیت است. با توجیه تقیه میتوان هرخطائی را به لباس حق ملبس کرد و از گزند مجازات در امان بود. تقیه در طول تاریخ تشیع اسلحه ای در دست روحانیون بوده است.

در یک جمله میتوان گفت که بهائیان درروشنگری جامعه و ایجاد نهادهای مدنی که نهایتاً منجر به تحکیم پایه های آزادی میشود نقش تعیین کننده داشته اند. اما به حق از دخالت نظامی درانقلاب مشروطیت خودداری کرده اند. این خودداری آنها از شرکت در قیام مسلحانه هم به نفع مشروطه و مشروطه خواهان و هم به نفع جامعه بهائی و مانع به هدف رسیدن روحانیون بوده است.

### سپهر آریا

- ۱- تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم الاسلام کرمانی، انتشارات آگاه، ج ۳ ص ۵۱۳
- ۲- یاد شده ص ۵۳۳
- ۳- یاد شده ج ۴ ص ۱۶۹
- ۴- حیات یحیی، یحیی دولت آبادی، انتشارات عطار، ج ۲ ص ۱۷۸
- ۵- نامه رضا مرزبان برای ثبت در تاریخ عصر نو، ۲ اسفند ۱۳۸۳
- ۶- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، انتشارات بنیاد ۱۳۶۴، ج ۱ ص ۸۳
- ۷- فکرآزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، فریدون آدمیت، انتشارات سخن ۱۳۴۰، ص ۳۴.
- ۸- رساله های میرزا ملکم خان ناظم الدوله، صراط المستقیم، گردآورنده حجت الله اصیل، نشر نی ۱۳۸۱، ص ۴۳۹.
- ۹- فکرآزادی ..... یاد شده، ص ۱۰۳.
- ۱۰- مجموعه الواح جمال اقدس الهی، سال ۱۳۷ بدیع، لجنه نشر آثار بلسان فارسی و عربی، ص ۳۷.
- ۱۱- ایران در راه یابی فرهنگی، هما ناطق، نشر پیام، لندن ۱۹۸۸، ص ۶۹.
- ۱۲- فکر آزادی ..... یاد شده، ص ۵۱-۵۰.
- ۱۳- فکر آزادی ..... یاد شده، ص ۹۱-۹۰.
- ۱۴- تاریخ اجتماعی... یاد شده ج ۲ ص ۳۹
- ۱۵- علما و انقلاب مشروطیت ایران، لطف الله آجدانی، نشر اختران ۱۳۸۳، ص ۲۳.
- ۱۶- علما و انقلاب مشروطیت ..... یاد شده، ص ۲۴.
- ۱۷- علما و انقلاب مشروطیت ..... یاد شده، ص ۲۶.
- ۱۸- علما و انقلاب مشروطیت ..... یاد شده، ص ۲۸.
- ۱۹- رگ تاک، گفتاری درباره نقش دین درتاریخ اجتماعی ایران، دلارام مشهوری، جلد اول ۱۳۷۶، انتشارات خاوران، ص ۱۸۶.
- ۲۰- ایران در راه یابی ..... یاد شده، ص ۷۰.
- ۲۱- به نقل از آرمین اشراقی، خوشه هائی از خرمن ادب و هنر، شماره ۱۵ ص ۳۲.
- ۲۲- به نقل از آرمین اشراقی ..... یاد شده، ص ۳۴.
- ۲۳- به نقل از آرمین اشراقی ..... یاد شده، ص ۳۵.

- ۲۴- به نقل از آرمین اشراقی ..... یاد شده، ص ۳۸-۳۷.
- ۲۵- رگ تاک... یاد شده ص ۲۰۲
- ۲۶- رگ تاک... یاد شده ص ۲۰۳
- ۲۷- رگ تاک ..... یاد شده، ص ۲۱۱.
- ۲۸- حقایق الاخبار ناصری، تألیف محمد جعفر خورموجی، نشرنی ۱۳۶۳، ص ۵۸.
- ۲۹- حقایق الاخبار ناصری ..... یاد شده، ص ۲۵.
- ۳۰- حقایق الاخبار ناصری ..... یاد شده، ص ۷۴.
- ۳۱- حقایق الاخبار ناصری ..... یاد شده، ص ۸۶-۸۵.
- ۳۲- رگ تاک ..... یاد شده، ص ۲۷۲.
- ۳۳- حقایق الاخبار ناصری ..... یاد شده، ص ۱۱۶.
- ۳۴- شرح رجال ایران در قرن ۱۲، ۱۳، ۱۴ هجری، نگارش مهدی بامداد، انتشارات زواز ۱۳۷۱، ص ۲۰۳.
- ۳۵- لوائح شیخ فضل الله نوری، نشر تاریخ ایران، هما رضوانی ۱۳۶۲، ص ۲۸-۳۲.
- ۳۶- حیات یحیی، تألیف یحیی دولت آبادی، نشر عطار ۱۳۶۱، جلد دوم ص ۱۳۰.
- ۳۷- حیات یحیی ..... یاد شده، ص ۳۵۸.
- ۳۸- حیات یحیی ..... یاد شده، ص ۳۶۵-۳۶۶.
- ۳۹- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، مهدی ملک زاده، انتشارات علمی ۱۳۷۳، ص ۵۶۶.
- ۴۰- مصاحبه BBC با علیرضا علوی تبار، ۲ نوامبر ۲۰۰۵.
- ۴۱- مجموعه الواح، چاپ آلمان سال ۱۳۷ بدیع، بشارت ۱۳ از بشارت، ص ۱۴.
- ۴۲- مجموعه الواح ..... یاد شده، ص ۱۰-۱۴، ص ۱۷، ص ۲۸، ص ۳۶، ص ۳۷، ص ۴۰، ص ۴۷.
- ۴۳- رگ تاک ..... یاد شده جلد دوم، ص ۱۹۵.
- ۴۴- افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار، فریدون آدمیت، انتشارات نوید، ص ۱۱۴-۱۱۷
- ۴۵- رگ تاک ..... یاد شده جلد دوم، ص ۱۹۸.
- ۴۶- مجموعه خطابات عبدالبهها، ۱۹۸۴، ص ۱۷۶.
- ۴۷- رگ تاک ..... یاد شده جلد دوم، ص ۲۰۰.
- ۴۸- لوائح شیخ فضل الله ..... یاد شده، ص ۲۸.
- ۴۹- حیات یحیی ..... یاد شده، جلد ۴، ص ۲۹۲.
- ۵۰- رگ تاک ..... یاد شده جلد دوم، ص ۲۰۷.
- ۵۱- ولایت فقیه، روح الله خمینی، انتشارات امیر ۱۳۶۱، ص ۱۶.
- ۵۲- رساله سیاسی، سال انتشار ۱۳۲۵، ص ۸-۷.
- ۵۳- رساله سیاسی ..... یاد شده، ص ۲۱-۲۰.